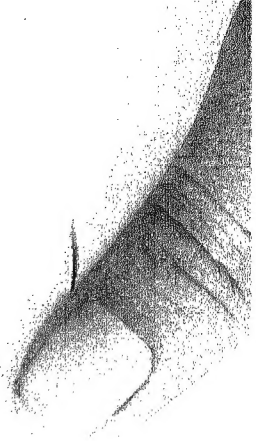


ف  
۲۹۷۵۱۲۲۷  
ش ۱۱۵  
۳۱/۴۰



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3140

۱۲۲۷ ۲۹۶۵

طبع در سال ۱۲۲۷ بمطبع مطهری  
در شهر تبریز



# صنایع کمین و خلاقیت

احمد رضا الاصلی لاندی و الف والیدی الاصلی که کتاب مستطاب تفسیر  
کتاب طبعیت مولانا شاه عبدالرحمن لکھنوی قدس سره موصوفه



و شرح جالب المتن از دکتور نور احمد نور احمد مصنف مشهور بالنور المطلق که  
زنگ زدای شرک غفی و جلی و غلامت ربای شک و شبهات دلی است

در مطبع می نشی نو کشتی طبع مقبول ان شاء الله















از روی عبارۀ النص و ایما عینیت زین  
و در این کلمات که گفته اند که با شنیدن

[illegible]





[illegible]



آغا میکین کتاب را بنام خدای مهربان بخشانیده الحمد لمن هو اقرب  
النیا من جبل الوریہ سپاس مر خدا را است که او نزدیک تر است بما از  
رگ جان چنانکه خود فرمود نحن اقرب الیه من جبل الوریہ یعنی ما نزدیکتریم  
بآدمی از رگ جان والصلوة والسلام علی صاحب المقام المحمید حمیت  
کامله وسلامت دائمه نازل باد بر صاحب مقام پسندیده یعنی صاحب مقام  
شفاعت که محمد است صلعم حسب وعده عسی ان یجسک ربک مقام محموداً  
وعلی آله و صحبه لعم البشری والمزید و جمعی وسلامت باد بر اولاد و یاران محمد صلعم  
که برای انان است خوش خجری بهشت و مزید نوید بلقای الرحمن و بعد  
فیقول الفقیہ عبدالرحمن صانع عالم شانه سپیل دشنا و درود و سگودین نصیب مسی  
عبدالرحمن نگاہدار دخدای سبحانه اورا از انچه مقصوب گرداند اوران التوحید

و من مشركي العرب كالواحد قتلن لوجهه سبحانه وطهر من باطنه من العبادة



کس تا یکم بعد از آنها بود  
 خواهند آمد و خواهند رسید و اگر که از این  
 بگذرد دیدند اصحاب اگر در هیچ کس از این  
 بیان کردن سخنی از پسین صراط  
 یافتند و خطا در قدم مرا کرده است در راهی که  
 اشارت کرد و دشمنه است که در راهی که  
 در صراط نیست غیر از صراط و آن که  
 میگویم از این بیرون و در شش کس از این  
 و از شش کمال است و شش کمال است  
 بشر تا و در با سلفا و خلفا و محدثین و  
 مقصود من تحریک و تحریک و تحریک و تحریک  
 من قد خرفوا و اکلموا و اطلعوا و اطلعوا  
 من قد خرفوا و اکلموا و اطلعوا و اطلعوا  
 من قد خرفوا و اکلموا و اطلعوا و اطلعوا

[illegible]

و قد اذن بان وجهه خفايا  
 حریف کردند ای شرح عشق  
 از مقام کلیه این بارگاه را  
 از یک بسوسه قشایه و تبیل  
 کردند مضمون کلیه طبع را  
 است با کلیه خشیه که  
 خانه که قریب است که  
 تترتالی فضا فضا  
 عیال الاله است  
 من

صحیح معنی مذکور تفصیل و تحقیق کہ مزید کے بران منصور بنام شد  
انشاء اللہ تعالیٰ والعرب کا نواس اہل اللسان فادر کو ابراہیم باخامن  
ہیاسن آسن وانکر اشہر کون واذا قیل لہم لا الہ الا اللہ استکبر و  
وقالوا اجعل الالہۃ الہا واحد ان ہذا شئ عجاب و مردم تازی بودند  
از اہل زبان عربی و بے تکلف محاورہ ان می فهمیدند پس لامحالہ دریافتند  
مرا و کلمہ را پس ایمان آور و بدان کسیکہ ایمان آور یعنی است احباب  
والکار کردند مشرکان و ہر گاہ گفتہ میشد مرا اندا کہ نیست سجدوے  
مگر خدا سگشی سجدوے و سیکفتند آیا گردانید محمد صلعم بہہ سجدوے را خدا  
واحد بدستیکہ این معاملہ عجیب است و لہذا کان مراد ہا المذکور فی نہی  
و نہ لولا اصلیا للکاتم فی ال احد من الصحابہ و التابعین علیہم الرضوان  
ان تبع التابعین ومن بعدہم لا یفہمون مراد ہا لہذا لم یحو محل شہ جہا  
و تبیین معینا ثم صدر النفلۃ و الخطا فی الزمان الذی اشیر الیہ فی التورث  
ثم فی شوال الذی و ہر گاہ بود معنی مذکور کلمہ لغنی عنیت معنی حقیقی مفہوم  
اصولہ براے لا الہ الا اللہ اندیشہ نکردیچ کہ ام ابراہیم را بر رسول  
علیہ السلام و پیروان اصحاب علیہم الرضوان ازین معنی کہ پیروان تابعین

بها قلب لعقد علم بالا که اخیر  
عن انشورک تلفظ  
چیت لم یحسوا غوغیا من اشبارک  
تلا می شنیدند الا استر و شرک  
شرک بسبب گفتن اعتقادشان  
کردند از دل بسبب اشتیاق  
به الله الا غیر ایشان نیست که  
نشاندند برین که غیریت در تقویم









ست برای ایشان طعام  
کرده شده برای شما محضات از زنان  
مسلمات و محضات از زنان  
کافران و مشرکان و غیره  
و این است که در این آیه  
برای شما طعام و محضات از زنان  
مسلمات و محضات از زنان  
کافران و مشرکان و غیره  
و این است که در این آیه

پیش بر سبب علیه السلام سجده کنان و الثانی ایضا لیکن نه فی  
کونه مناطا للشکر المحض بل وقصر اهل کتاب الله تعالی ایضا فی تشبیه فقط  
بقوله سبحانه قالت ایهود و غیر این الله و قالت انصار یسوع ابن الله  
لکن لم یسم الله تعالی اهل کتاب بشکرین بل فرق بین المشکرین بین اهل  
الکتاب با حکام مشنی و امر دوم یعنی انحصار خدا تعالی در تشبیه صرف نیست  
عمده بر اگر دانیدن آن وجه شکر زیرا که کفار اهل کتاب که یهود و نصاری  
هستند نیز خدا را در تشبیه محض مصر میگردند بلیل آنکه کسی گفته یهود و غیر یهود  
خداست و گفتند نصاری علیه السلام پس خداست اما با وجود گمان انحصار آنها را  
نه نهادن تعالی اهل کتاب را بمشکرین یعنی اطلاق مشرک نکرد بر آنها بل  
تفریق کرد در میان مشکرین و اهل کتاب بچند احکام و اختلاف احکام نه  
ست لقوله سبحانه و طعام الذین اتوا الکتاب حل لکم و طعامهم حل لهم و المحضات  
من المومنات و المحضات من الذین اتوا الکتاب من قبلکم اذ انتم من  
اجورین و الا لایه و قال فی حال المشکرین انما المشرکون نجس و انکم  
المشرکات حتی یؤمنن و الا لایه مومنه خیر من مشرکه ولو اجمعتم بیل قول  
باری عز اسمه که است و طعام اهل کتاب حلال است برای شما و طعام شما حلال

و این است که در این آیه

سجده و دیگر گشتا از الله و بر آن مکتوبات  
یعنی از فی غیرت منقذ میشود مشرک  
کردن و بعد از آن غیرت منقذ میشود مشرک  
آن صفات یهودیه یا نشانی یهودیه  
و جز آن چرا که ثبوت چیزی باینها  
فوق ثبوت چیزی بر آن است  
فوق ثبوت چیزی بر آن است  
فوق ثبوت چیزی بر آن است

در و انهم و اینهاست که بقصد  
از کلام الله الا انهم  
و این است که در این آیه  
فوق ثبوت چیزی بر آن است  
فوق ثبوت چیزی بر آن است  
فوق ثبوت چیزی بر آن است

و این است که در این آیه

نفی جدائی و فرقیست که توهم کرده شده است در گمان مشرک میان  
خدا و سجدان و میان دیگر چیزها و اگر چنان نباشد پس نیست غیریت  
در میان حقائق اشیا پس حاجت نیست بطرف نفی چیزیکه در واقع  
نباشد و راستی این مقدمه موقوف است بر اثبات وحدت وجود و متمنع بودن  
تعدد و فرقی در میان خدا و دیگر اشیا زیرا که میان وحدت و تعدد نسبت  
تضاد است پس با دمی که وحدت ثابت نشود نفی تفاو حکمیه نفی آمد و نقد  
ثبوت عقلا فاعلم ان ما زعم کما بر الحکما ان اصول حقائق الاشیا ثلثه الاول  
والاعتناء والامکان باطل از مدار القسمه عندهم علی ان الشی منی ما یعلم و یتجسس عنه  
لا یخلو اما ان یقتضی وجوده او عدمه او لا یقتضی شیئا منها فالاول الواجب  
والثانی الممتنع والثالث الممكن الخاص ویر وعلیه اشکالان الاول فغان و  
باینکه مقدم کنیم ثبوت وحدت وجود را از روی عقل بر ثبوت ان نقل است  
بدانکه بدست می آید آنچه گمان برده اند حکیمان بزرگ انیکه امکان حقیقت های  
چیزها سه هستند یکی وجوب دوم امتناع سوم امکان بین تقسیم باطل  
زیرا که مدار قسم نزد حکما بر آنست که شیئی معنی چیزیکه که نیست شود و غیر  
داده شود از ان خالی نیست ازین حال یا مقتضی خواهد بود ان چیز وجود خود

[illegible][illegible][illegible]





كذا راجع  
 واما بعد هـ مشد بزید  
 الواجب ان كان وجوده ضروريا  
 عنه قطعی من اشیاء الالزامیة  
 واما بعد هـ مشد بزید  
 الواجب ان كان وجوده ضروريا  
 عنه قطعی من اشیاء الالزامیة

[illegible]



دھرم اس کے لئے  
 کہ اس کو واحد و احد و غیرہ میں سے کہے  
 گمان ہے کہ یہ تو واحد و احد و غیرہ میں سے کہے  
 انسانی استعداد کو ہی گمان ہے کہ وہ  
 واحد و احد و غیرہ میں سے کہے  
 اور جو تیسری بات کہ  
 ظاہر شدہ و غیرہ میں سے کہے  
 معنی اس کے کہ وہ  
 راستہ سے آید و الیا برقتہ



ان التغير تبيين في كيفية جلاله والارباب الكليات  
والاستدلال في التغير في قوله والارباب الكليات  
والاستدلال في التغير في قوله والارباب الكليات  
والاستدلال في التغير في قوله والارباب الكليات



و صوفیه و صفوان الله علیه السلام  
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام  
 حضرت مولانا پیر و سید و سید  
 نموده اند و اینها مطابق حکمات الهی  
 است و اینها را از ان نفی کرده اند  
 و اما شتم تا عن ساقی الجذع  
 الود علی العلماء و بعض الصوفیه  
 قد تشبهوا بالظاهر الحق و المصوب  
 و المردود من اقوال العلماء و بعض الصوفیه

و هم بجهت سیدان خدا و میان ممکن که مقابل است در مذکور اند اعم  
 می فهمند که هیچ آریات مذکوره دلالت میکنند بر غیریت صریح اما بطلان  
 هیچ فهمید ظاهر است بر کسیکه از قواعد اصول و وجوه نظم قرآن و طریق  
 دلالت و اقیقت است فحجب علی المناظر مع کلامنا ان مثبت الغیبه بحکم  
 من الکتاب و استند دون غیرها ماذکرنا و لایناظر مثل اقوال الکفار و  
 ما وجدنا علیه ابارنا و لایا قول العلماء و الصوفیه الذین لم یخرجوا عن الحق  
 و هم و التقلید پس واجب است بر کسیکه مناظره کند با کلام ما اینکه  
 ثابت کند غیریت را از حکم قرآن و سنت نه برای حکمات کتاب و سنت  
 از جنس آریات مذکوره و نیز واجب است که مناظره کند با مثل اقوال  
 کفار چنانکه می گفتند که این فقه سب است که یافتیم بران آریای خود را  
 و نه با قول علمای ظاهر و صوفیانی که خارج نشدند از سن و هم و هم  
 موضع لا تجعلنا الصوفیه قریب است اسرارهم علی جانب الیمین  
 علی جانب الیسار و الا و لایم الفاسده تحت اقداسنا و جعلنا الکتاب  
 و استند الذین سقیانی التوحید فقط حکما اما منادون شے آخر و اینها  
 من التوحید با حکمات من الکتاب و استند زیرا که ما گردانیم

و صوفیه و صفوان الله علیه السلام  
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام  
 حضرت مولانا پیر و سید و سید  
 نموده اند و اینها مطابق حکمات الهی  
 است و اینها را از ان نفی کرده اند  
 و اما شتم تا عن ساقی الجذع  
 الود علی العلماء و بعض الصوفیه  
 قد تشبهوا بالظاهر الحق و المصوب  
 و المردود من اقوال العلماء و بعض الصوفیه

و صوفیه و صفوان الله علیه السلام  
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام  
 حضرت مولانا پیر و سید و سید  
 نموده اند و اینها مطابق حکمات الهی  
 است و اینها را از ان نفی کرده اند  
 و اما شتم تا عن ساقی الجذع  
 الود علی العلماء و بعض الصوفیه  
 قد تشبهوا بالظاهر الحق و المصوب  
 و المردود من اقوال العلماء و بعض الصوفیه

و صوفیه و صفوان الله علیه السلام  
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام  
 حضرت مولانا پیر و سید و سید  
 نموده اند و اینها مطابق حکمات الهی  
 است و اینها را از ان نفی کرده اند  
 و اما شتم تا عن ساقی الجذع  
 الود علی العلماء و بعض الصوفیه  
 قد تشبهوا بالظاهر الحق و المصوب  
 و المردود من اقوال العلماء و بعض الصوفیه

و صوفیه و صفوان الله علیه السلام  
 که مخالفت کتاب و سنت و ائمه علیهم السلام  
 حضرت مولانا پیر و سید و سید  
 نموده اند و اینها مطابق حکمات الهی  
 است و اینها را از ان نفی کرده اند  
 و اما شتم تا عن ساقی الجذع  
 الود علی العلماء و بعض الصوفیه  
 قد تشبهوا بالظاهر الحق و المصوب  
 و المردود من اقوال العلماء و بعض الصوفیه



این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است

و الاول من اعمق تحقیق نحو بازید الا کاتب انواریدانه لایصف بغير انکتاب  
 و میولایک و یوجد تعذرا لاحاطة بصفات الشی و مثال قصر موصوف  
 بر صفت که تحقیق باشد مانند نیست زید مگر نویسنده هرگاه که اراده کرده شود  
 از این کلام اینکه زید موصوف نیست یعنی جزو صف کتابت و این قسم  
 قریب است که یافته نشود بسبب تعذر بودن حصر جمیع صفات شئی یعنی  
 این کلام وقتی صادق می آید که زید موصوف باشد بقیام و نه بقیم  
 مثلا زیرا که اینهمه صفات غیر کتابت اند که سلب آن از مقصود چیست و چون  
 قصر موصوف در صفة واحد مستلزم ارتفاع یقینین میباشد نه بسبب صفات  
 دیگر اند این قسم عدیم الوجود است و الثانی خوانی الدار از زید و قد قصد  
 به البیانة لعدم الاعتداد بغير المذكور و قسم دوم از قصر حقیقی مانند نیست  
 در خانه مگر زید و گاهی قصد کرده میشود باین کلام به الیه بسبب نامعتبر  
 دانستن چیزی که مذکور نیست یعنی این کلام نیز صادق خواهد آمد اگر چه  
 در خانه سوای زید از ملازم و توابع او باشند و درینحال قصر بطریق گفته  
 خواهد بود و الاول من غیر تحقیق تخصیص امر بصفة دون صفة اخری  
 او مکانها و الثانی تخصیص صفة بامر دون امر اخر اد مکانه و قسم اول از قصر

این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است

این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است  
 و این قسم از صفات است که در وصف موصوفین  
 در این کلام آمده است و این قسم از صفات است  
 که در وصف موصوفین در این کلام آمده است







مجذوب  
 شالاسه نيز  
 مطلقا هم من الفقر فلا يتخلوا  
 فقره دار فقره من و باقی فضل  
 او هم قلب و دوستی فقره من خاسه  
 به دو به فقره از فقره من  
 نسبت با فقره من در دوستی فضل  
 فقره من از فقره من در دوستی فضل  
 به فقره من در دوستی فضل  
 فقره من در دوستی فضل  
 فقره من در دوستی فضل





[illegible]

[illegible]

وینخواهید شاه چو رسد که این را در میان  
بجوشد که اگر از زنده و زنده است  
وینخواهید شاه چو رسد که این را در میان  
بجوشد که اگر از زنده و زنده است







الراضع فانما يدرل عليها ما بلغ منه فلا فدر جزم من اسلب و خبره اسن الايجاب  
آمر و بينها الار و الاختصار نحو لبث فمريم الف سنة التحسين عام و اعمد الارسل  
يا ارسناك الارحة للعالملين فاستراح من التكرار و تحقيق مقام و دين  
سلب اين است كه بدرستى كه تحقيق عيني كلام قصر بر هر گاه كه بود متضمن  
بر دو حكم ايجاب و سلب وضع كرده شد براى ان در ابتدا كلامى كه  
دالالت كند بر هر دو حكم از روى صراحت مانند اينكه و نك كره و در فهم  
و نجاه سال و نه و در ميان انما پنجاه سال و مانند اينكه نيست محمد برى از  
الاك و است محمد رسول و شل انكه نفرستاديم ما ترا عذاب براى عالبيان  
و فرستاديم ترا رحمت براى عالبيان پس اراد كره و راضع و در مرتبه ثاني خبرى  
سلكه دالالت ميكند بر هر دو حكم پنج ترا از كلام سابقى يعنى بر هر دو جمله موجه بر سلب  
مذكوران پس گرفتگى خبر را از سلب و خبره ديگر را از ايجاب و آورده بيان فرمود  
لفظ الا براى قصد اختصار همچو بزرگ كره و در ميان انما پنجاه سال مگر نجاه  
سال و نيست محمد كره رسول و فرستاديم ترا كره براى رحمت عالبيان پس  
راحت يافت راضع اين اختصار را بزرگ كره و نك كره و سبانه انك كره و نك كره  
الذكر كره فى الاشارة الثالثة سابقا و قد طول الا كره نك السكوت و السكوت بالا

ان کے استعمال والا بعد اس کے  
 غیر لایسب نیز لا فائدت ولا نقص  
 لا خیر فی شے کے کشیدن بجایان  
 لا بد و در صورت ادا علاج بچس  
 استعمال لایانہ نمی شود و در مقام  
 ان اطفال و بزرگان و غیره  
 مقام کمزور و ضعیف و بیمار  
 در آن اطفال و بزرگان و غیره

دلشہ استعمال والا الوجه الی الطریق و غیره  
 ت اشیاء الطراف من الکتاب الحمید





[illegible]













کوه انوار درین تقدیر اما عقلا  
 میگویند که نیست خودی موقوفی و این  
 بلکه طبیعت را که در این عالم  
 خدای تعالی بر این عالم  
 میگویند که نیست خودی موقوفی و این  
 بلکه طبیعت را که در این عالم  
 خدای تعالی بر این عالم  
 میگویند که نیست خودی موقوفی و این  
 بلکه طبیعت را که در این عالم  
 خدای تعالی بر این عالم











والله اعلم الساجد في ان طاعة الله تعالى













[illegible]

و غایب مطلقا محدثین و مفسرین متفقین و متکلمین قدا دلوا اولانی انکله  
و ثانیاً فی الحذف فاسم وان تلقوه لسانا لکنهم قد ذره و اربعهم نهر یاسن  
حیث لم یجسبوا بالتاویل و التخریف الی ما حکم او ما همم و تلقوا بالتاویل  
بکلمه یا طلة فی الاشتراک و ہی لاله الا غیر السد قلبا من حیث لکنهم  
و محکم فیل یحسبونه تاویل را و یا و صف اینکه کلمه طلیعه محکم قابل تاویل نیست  
اکابر علماء از مشرق تا مغرب همه ما چه محدثین و مفسرین و چه متکلمین  
متکلمین تحقیق تاویل کردند و اول و در سنکوره یعنی لفظ اله و ثانیاً در خبر محمد و صف  
از وجود و دو کلمه و غیره زیرا که علمای مذکور اگر چه بقبول پیش او اند کلمه را  
از روی زبان لکن دور اند از اعتقاد انرا پس نیست خود ما بجهتیکه اگر بپذیرند  
بیراویل و بازگردانیدن بسبب معنی ناکه حکم کرد بران و همه ای علمای پیش او اند  
بقبول کلمه یا طلة را که در اشتراک واقع است و ان نیست معبودی مگر غیر  
خدا از روی قلب یعنی بدل شیعیتی که آگاه نشدند بران یعنی از روی یا لاله  
الاول که واقع اشتراک است گفتند و بدل بمعنی که موجب اشتراک  
است و حقیقتش خبر و یا لاله نیز بر من الوصول الثمانیه الذکوره امور الاول و ثانی  
من التکوار الذکوره فی الاول و الا و لاله و لاله و لاله و غیره من التکلیف و التکلیف

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

این کتاب در تفسیر کلام الله مجید است

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
الذين هم خلائفنا  
في الدارين  
و بعد از این که بسم الله را خواندیم  
و حمد و ثناء را بر خداوند  
و پیغمبر او فرمودیم  
حکایت این است که  
در این کتاب  
تفسیر کلام الله  
موجود است  
و این تفسیر  
برای آنست  
که مردم را  
از معنی کلمات  
و احکام آنها  
آشنا سازد  
و این کتاب  
در تفسیر کلام  
الله مجید است  
و این تفسیر  
برای آنست  
که مردم را  
از معنی کلمات  
و احکام آنها  
آشنا سازد

تفسیر این سجده و بین العالم الا اعتبار او و جواهر الی غیره  
العلماء فی تفسیر الکلمة و ما ولیه خالف الکتاب و استه و اصول الی  
و موافق لا و ما هم و امر نفهم انیکه پذیرشیکه کلمه طیبیه است بر و هم  
ایجابی و سلبی پس سلب راجع است لبوی غیره و ایجاب لبوی  
خدا یتعالی و امر نفهم انیکه کلمه طیبیه محکم است از محکات کما فی حدیث  
برگز از مردم انیکه کلمه طیبیه راجع میشود لبوی و قضیه کلمه طیبیه سلبیه و موجبیه  
سالبیه کلید موجبیه جزئیة چنانکه نرم کرده اند علماء و امر نفهم انیکه کلمه طیبیه نازل  
شده است برای رد گمان غیرت موهمه مشرکین در میان خدا  
و میان دیگر اشیاء و امر باز دهم انیکه وحدت وجود ثابت است عقل  
نقل هر دو و نیست جدائی و تین میان خدای سبحان و میان عالم که اعتبار  
و وهمی و امر دوازدهم انیکه آنچه گفته اند علماء در تفسیر کلمه طیبیه و ادیان مخالف  
ست برای کتاب و سنت و قواعد بلاغت و صرف موافق و مبنای  
الیشان است قالان و جب علیها تفسیر الکلمة الطیبیه و اولها علی ما یطابق  
للواقع و العقل و النقل موافقا بقوله بعد البیان و افعی اللوهم رافعا لانه  
الجلی و الحفی مرشدا بالآیات المحکات و النصوص الطاهرات بالآدیل و  
البرهان

حکایت این است که  
در این کتاب  
تفسیر کلام الله  
موجود است  
و این تفسیر  
برای آنست  
که مردم را  
از معنی کلمات  
و احکام آنها  
آشنا سازد  
و این کتاب  
در تفسیر کلام  
الله مجید است  
و این تفسیر  
برای آنست  
که مردم را  
از معنی کلمات  
و احکام آنها  
آشنا سازد

این کتاب در تفسیر کلام الله مجید است  
و این تفسیر برای آنست که مردم را از معنی کلمات و احکام آنها آشنا سازد  
و این کتاب در تفسیر کلام الله مجید است  
و این تفسیر برای آنست که مردم را از معنی کلمات و احکام آنها آشنا سازد  
و این کتاب در تفسیر کلام الله مجید است  
و این تفسیر برای آنست که مردم را از معنی کلمات و احکام آنها آشنا سازد





خدا می بماند از روی عبارت النص ثابت شد تو چند بیان غیر معبود  
 ممکنه و میان خدای سبحان باعتبار دلالت النص بر آنکه نیست فارق میان  
 ممکن معبود و میان ممکن دیگر غیر معبود وجه تفسیر آنه لافارق بر این حدیث  
 و بین اسبقه المقوله من لا اله الا الله الا بزيادة شی و من لا اله الا الله  
 و الا لام فی الموضوع و بزيادة الباء فی المحمول فیها فالحدیث فصیح و بلیغ و استقامت  
 الیه کونه نسبت کلام و بالحدیث یعلم ان المحذوف فی لا اله الا الله ليس هو  
 او ممکنا علی ما توهم بل غیره و وجه تفسیر آنست که نیست فرقی کننده در میان  
 حدیث و در میان تفسیریه الیه که مفهوم می شود از لا اله الا الله مگر زیادتى لفظ  
 شی و حرف من الف و لام و موضوع و بزیادتى با و محمول در آن تفسیریه الیه  
 حدیث مذکور فصیح و بلیغ است و تفسیریه الیه مذکوره نیست شیخ بلیغ مانند حدیث  
 مذکور زیرا که حدیث مذکور کلام فصیح است پس حدیث مذکور کلام نیست که غیر حدیث و غیر  
 طبیعت نیست موجود یا ممکن بر وجهی که توهم کرده شده است بلکه محذوف لفظ غیر  
 است و بطریق علیه قول بعض بزرگوار قدس سره هر چه شیخ لاد قتل غیر حق برانده  
 در نگذاشتن پس که بعد از لا چه مانده الا الله و بانی جمله رفت بعد شاد و با  
 ای عشق شرکت سوز زلفت و وجه تطبیق ان المراد بالقول فی قوله شیخ  
 یتهم







شعار اولم ایشان پس کرد در ایشان  
چو بخت بودن چنین وحدت دل  
لغنتی را گفتند از قول خورشید  
بیان ایستاد و میان خدا یکی شدند  
ای که مراد بود از آن نویسنده  
دیو دزد قوم این نویسنده  
بسیار قوم خود دان این نویسنده  
آنحضرت قول مخصوص  
فوقه عالی









*[Faint handwritten Persian script at the bottom of the page]*

افندگره نشد بارشمالی محمد و غلط  
 کرد راه را یعنی گره نشد در آن و غلط  
 یک طبع یا در شمار غلط کرد و در  
 یعنی در وجود و نمیکرد این سخن  
 نفس نیست که لا اله الا الله است از هر  
 لا اله الا الله است گویا که در حق او  
 و مستاده میشود پس نمی آید و  
 بر این که آن بر آن است و  
 استانی که لا اله الا الله است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و اعلم ان من بين الكتب المبجل  
عبارة فقط على الجمع بين الاله  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن

والاول قسم لان الاول المذكور ليس بمنكر فصار عن شدة الانكار فصار لا يكون  
كلام افصح العرب بلينا العوذ بالمد من هذه العقيدة ونسبت مراد المسرور  
ان من قول يعني ان البسط على التداويل بدني وجهه كنه يفقد وبعبر علم خرافة قدرت  
خدا و سلطان خدا چنانكه گفت محدث ترمذی رحمه الله و تامل حدیث مذکور  
امی علی علیه و علی قدرته و سلطانه و تقلید کردند اول علماء ظاهر و اگر نه یعنی  
اگر تامل مذکور مراد بودی هر آینه سهو گند نخوردی منبر که تامل مذکور نسبت  
انکار کرده شده چه جای اینکه شدید الانکار باشد پس در بیوقت لازم می آید  
که نباشد. كلام افصح العرب بلینا عوذ بالمد من هذه العقيدة و ايضا لو كان مراد  
التاويل المذكور لاستشهد عليه بان قرره المد على كل شئ في قوله الله تعالى  
عليكم و المد غالب على امره ليكون مطابقا بالتاويل دون ان قره هو الاول  
والاخر والظاهر والباطن لان هذا المفرد سوك بكل شئ عليهم لا دخل له في الاستشهاد  
على التاويل المذكور و هو ظاهر و نیز اگر مراد آن حضرت تامل مذکور بودی تهرینه  
استشهاد کردی بران بخواندن مثل این آیات یعنی والمد بكل شئ قدیر الخ  
یا اینکه مطابق میشود بتاویل مذکور نه اینکه خواننده هو الاول الخ زیرا که این آیات  
خوانده شده نسوی کل شئ علیهم و علی در استشهاد ندارد و بتاویل مذکور و انکار

در بیان چنانچه این کتاب  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله

در بیان چنانچه این کتاب  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله  
عبارة لا اله الا الله لا اله الا الله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
و اعلم ان من بين الكتب المبجل  
عبارة فقط على الجمع بين الاله  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن  
الاول والآخر والظاهر والباطن

والاول قسم لان الاول المذكور ليس بمنكر فصار عن شدة الانكار فصار لا يكون  
كلام افصح العرب بلينا العوذ بالمد من هذه العقيدة ونسبت مراد المسرور  
ان من قول يعني ان البسط على التداويل بدني وجهه كنه يفقد وبعبر علم خرافة قدرت  
خدا و سلطان خدا چنانكه گفت محدث ترمذی رحمه الله و تامل حدیث مذکور  
امی علی علیه و علی قدرته و سلطانه و تقلید کردند اول علماء ظاهر و اگر نه یعنی  
اگر تامل مذکور مراد بودی هر آینه سهو گند نخوردی منبر که تامل مذکور نسبت  
انکار کرده شده چه جای اینکه شدید الانکار باشد پس در بیوقت لازم می آید  
که نباشد. كلام افصح العرب بلینا عوذ بالمد من هذه العقيدة و ايضا لو كان مراد  
التاويل المذكور لاستشهد عليه بان قرره المد على كل شئ في قوله الله تعالى  
عليكم و المد غالب على امره ليكون مطابقا بالتاويل دون ان قره هو الاول  
والاخر والظاهر والباطن لان هذا المفرد سوك بكل شئ عليهم لا دخل له في الاستشهاد  
على التاويل المذكور و هو ظاهر و نیز اگر مراد آن حضرت تامل مذکور بودی تهرینه  
استشهاد کردی بران بخواندن مثل این آیات یعنی والمد بكل شئ قدیر الخ  
یا اینکه مطابق میشود بتاویل مذکور نه اینکه خواننده هو الاول الخ زیرا که این آیات  
خوانده شده نسوی کل شئ علیهم و علی در استشهاد ندارد و بتاویل مذکور و انکار







فقط از آن جهت که در این کتاب  
 در بعضی از باب افعال است و در بعضی از باب  
 در بعضی از باب افعال است و در بعضی از باب  
 در بعضی از باب افعال است و در بعضی از باب

لما اصل فقط و هو المقصور عليه من المد سحابة فحسب ليس للصفة المنفية  
 مصداق حتى يتصور ان لها نقضا وهو من اللتي لا يمكن لمفيدة الخ ووجه  
 اندفاع اعتراض نقض زاني اينكه بدرستي كه نيت براي حذف نفي كغير الله  
 اينجا يقضي تا كه ممكن نباشد نفي آن صفت بقصر حقيقي بن راي آن صفت  
 اصلي است فقط وان مقصور عليه است يعني خداي سبحانه فقط و نيت براي  
 صفت نفي كه غير الله است مصداق تا كه متصور باش اينكه راي آن صفت  
 است كه ممكن نيت نفي صفت مذكوره بارفع نقض مذكوره همان نيست ان لا اله  
 الا الله دفع لزعم الاشراك فلا بد ان يكون قصرا و لا تقصر قلب لما لا يخفى  
 فله فوج بان في لا اله الا الله خاصه امور اثلثة مخالفة للوهم الاول انه  
 قصد قصر ان قصر الموصوف على الصفة قصر حقيقة لا يكاد يوجد  
 او يمنع كساعت وقته و قد وجد قصر الموصوف قصر حقيقة فله يكون  
 والثاني ان سفاده هو العينية خلاف الوهم الثاني والثالث ان قصر القلب  
 في غير لا اله الا الله لا يرفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله  
 فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر في الحاشية الشارحة لعمالي و بهي توهم كونه مشهور  
 بدرسى كه كليديه واقع است فرغم اشراك را پس تا كزير است از نيكه باشد

حاصل الامر ان لا اله الا الله  
 خاصه امور اثلثة مخالفة للوهم الاول انه  
 قصد قصر ان قصر الموصوف على الصفة قصر حقيقة لا يكاد يوجد  
 او يمنع كساعت وقته و قد وجد قصر الموصوف قصر حقيقة فله يكون  
 والثاني ان سفاده هو العينية خلاف الوهم الثاني والثالث ان قصر القلب  
 في غير لا اله الا الله لا يرفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله  
 فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر في الحاشية الشارحة لعمالي و بهي توهم كونه مشهور  
 بدرسى كه كليديه واقع است فرغم اشراك را پس تا كزير است از نيكه باشد

فانظر ان لا اله الا الله لا يرفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله  
 فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر في الحاشية الشارحة لعمالي و بهي توهم كونه مشهور  
 بدرسى كه كليديه واقع است فرغم اشراك را پس تا كزير است از نيكه باشد

دلالت بر این است  
 که این کلمات  
 در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات  
 در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات

و به تعالی حق تعالی  
 سن حجت لا یجب  
 بنی الاسلام علی خمس  
 نیز بدان بدرستی  
 ماست که را پس  
 کرد و دفع ساخت  
 عبارت را و در حق  
 بود میان اصنام  
 و عبارت و قد عرفت  
 الا الله و ان العکس  
 در این الا شریک  
 و مینه سبحانه  
 حقیقه و الاسلام  
 بدرستی که کلمه  
 به صورتی که باشد

و در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات  
 در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات

و در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات  
 در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات

و در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات  
 در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات

و در این باب  
 از روی اصالت  
 بر حق را حق  
 را که در حق  
 این کلمات



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

الضياء فلو لم يكن الخلق عني سبحانه لا يكون القوة والمكانة جميعا وقيا  
 كن برآيه مذكورة صدق قول او تعالى را ابدستی که توانائی مر خدا است  
 تمام اقسام خود و همچنان صرف خدا را است مگر تمام اقسام خود و اگر نفی غیریت  
 بلکه طبعیه بودی حصه توانائی و مکر در ذات خدا ای سبحانه کی راست مدعی بزرگ  
 بعضی توانائی و مکر جوی و در حقوق اهرم میباشد پس اگر مخلوق عین خدا نبود  
 توانائی و مکر جمیع اقسام خود و مر خدا را ثابت نشد می و پس مکیان الله مکر  
 الله بر تمام و حقن اقرب الیه جبل الورد و زیاده الشرب من جبل الورد بیلا تصور  
 الالباب العقیقه و سبحانه و المعینه با قسا منها باطله فی حق سبحانه الالباب العقیقه و سبحانه  
 و قیاس کن بر آیات مذکوره این آیات را که بدستی که الله تعالی باشد ما است  
 و الله با ما است و ما زو یکسیریم یا آدمی از بزرگ جان زیرا که زیاده و قریب از بزرگ  
 جان متصور نمی شود و مکر بعینه ای می باشد ای سبحانه و معینه تمام اقسام خود یعنی  
 بهر چه که با خدا باطل است و نشان سبحانه مکر بر تقدیر معینه موجودات باشد ای سبحان  
 و ظهر الفرق بین قول انصاری فی قوله سبحانه بقدره الذین قالوا ان الله شاکس  
 انما یدین قول تعالی ما یکون من نجوی ثلثه الاله و الهمم و الاخمسه الاله و سواکم  
 و لا ادنی من اولئک و لا اکثر الاله و همهم فالاول هو اکثر الصریح و الثانی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين





[illegible]



الا الله فخصها بناس استثنائي است و فواصل منطقين كلامي است  
 كرم كيب هيما شاد از مقدم و نالی پس  
 عيت از نيش بودن قياس كرم كيب  
 كرم كيب نه تعيق الا الله غير الله است بسبب  
 مذ كرم كيب بودن عين مطلوب و در ان پس  
 واجب شغل كردن الا الله غير الله تاكه  
 شغل شود قياس بر يقين مطلوب و در ان  
 اينكه لو كان فيها الاستثنائي  
 الاستثنائي دليل الا الله و موافق فواصل  
 است بر دعوى الا الله و استثنائي است  
 منطقي مذ كرم كيب و استثنائي است  
 و در دليل فواصل كرم كيب و در ان مذ كرم كيب  
 و فواصل است كرم كيب و فواصل است  
 و فواصل است كرم كيب و فواصل است

[illegible]

*[Faint handwritten signature]*



[illegible]

شود و استدلال خلاصه اش اینکه مراد است که در کمال طبع و ادراک و تفکر و محقق فقط در این  
 نه واجب و نه اعراض واجب و محذوف بجای خبر غیر الله باشد نه موجود یا ممکن تا  
 مطابق شود دلیل بابدول و از کلام مذکور فرض شد که محل الابر یعنی غیر مرتب بجهت  
 شتمل کردن دلیل است بر نقیض مطلوب بر آن تعدد استثنای چنانکه علماء و فلاسفه  
 گفته اند و الاکابر جلوا علی اهل البی و الخیر و الزعمان وجهه الیماز امتناع الاستثنای  
 و وجهه الامتناع بعد از الاول عدم شتمل ما قبلها علی ما بعدها و وجهه عدم الشمول  
 ششم نیز اینست که از احدی امکان ما قبلها الی الملتزم بقیقه جمیع و وجوب ما بعد  
 و الا لیکن فی علی وجوب ما قبلها لو کان معه الله لفسد ما قبله و باقی القیود متعین امکان  
 و الامکان نیای شمول و ثانیما تقيده یفیدها و الثانی دلالت الاستثنای علی ملازم  
 نفسا و لکن الاله فیما دون سجنه و المراط از ممتنعها مطلقا سوا سوا گشت  
 و و نه و اکابر علما حل کردند الار ابر یعنی مجازی یعنی غیر و گمان کردند اینکه وجه  
 محل بر مجاز متعین بودن استثنای است و دلیل مذکور گمان کردند که وجه متعین  
 بودن استثنای و وجهی است اول شتمل نبودن ما قبل الابر با بعد الاله واجب  
 وجه شتمل نبودن ما قبل الابر با بعد الاله گمان آشنایند و امر است یکی از آن  
 بکان ما قبل الایفه امکان الملتزم بقیقه جمیع بودنش وجوب ما بعد الاله اگر و اد

[illegible]





[illegible]

از ذیل مذکور می بینیم  
 علی غرض که اندک دلیل مذکور می بینیم  
 است که این قوه تعالی در باب علم  
 فی خود کمال است و این قوه تعالی در باب علم  
 الایب مطلق سوا کانت فی خود  
 او و دنیا و غنم و دار و دیوار و دیو و دوزخ  
 مطلق علی الایب است و این قوه تعالی در باب علم  
 فعل مقتود نیست و این قوه تعالی در باب علم  
 در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 که باشد در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 چنین باشد که این قوه تعالی در باب علم

و وقوع آن موقوف نیست بر اینکه آله متعدد مطلق باشند یا خدای سبحان  
 یعنی تعدد موجب تلغی بهر صورت است پس هرگاه استثنای مغلضه مقصود  
 فاشد مصلح الابر مجاز باطل گشت زیرا که جمیع مجاز لغزورت تعدد حقیقه میباشد  
 و در استثناء نیست آری در دلیل مذکور الایب غیر بالاتفاق است لیکن بحث  
 حمل الابر مجاز بر چیزی دیگر است و آن همانست که سابقا مذکور شد یعنی لوکان  
 الی آخره دلیل استثنائی است و ضرور است که دلیل استثنائی تحمل باشد برین  
 مطلوب یا بر نقیض آن و ظاهر است که عین مطلوب یعنی لا اله الا الله در آن مذکور  
 نیست پس واجب آنکه نقیض مطلوب در آن مذکور باشد و آن الا الله محضه فی الله  
 است و علت تامة فاد و حقیقت لزوم عجز او سبحانه است نه تلغی که آن نیز از مغلضه  
 عجز است چنانچه عنقریب ظاهر خواهد شد انشا الله تعالی و چنانکه استثنای مغلضه  
 مقتود نیست قید فیما فی مانع شمول حکم باور که مذکور نیست پس معناد دلیل  
 چنین شد که فرض کردن الکی مغایر خدا سبحانه مستلزم فساد زمین آسمان است  
 برابر است که آله متعدد در میان زمین و آسمان فرض کرده شوند یا ورس که آن  
 و خدا جل شانده و خل آنها باشد باطل از اینها و همچنین عام است از اینکه آله  
 مفروضه متفق الاراده باشند یا مختلف الاراده و همین است مقتود خدا عزوجل

در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 که باشد در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 چنین باشد که این قوه تعالی در باب علم  
 در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 که باشد در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 چنین باشد که این قوه تعالی در باب علم  
 در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 که باشد در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 چنین باشد که این قوه تعالی در باب علم

استثنای مغلضه مقصود  
 فی خود کمال است و این قوه تعالی در باب علم  
 الایب مطلق سوا کانت فی خود  
 او و دنیا و غنم و دار و دیوار و دیو و دوزخ  
 مطلق علی الایب است و این قوه تعالی در باب علم  
 فعل مقتود نیست و این قوه تعالی در باب علم  
 در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 که باشد در باب علم است و این قوه تعالی در باب علم  
 چنین باشد که این قوه تعالی در باب علم



والتحاصل ان المراد ملازمه الفساد وكونها معه فقط بعد كونها ممكنة متغايرة له سبحانه  
في الوجود وخصوص العلة لا مطلقا كما توهموا واما من جهة انسيت كه بدستكم مراد وفاقا  
وليس ملازم بودن فساد زمین و آسمان است مروج داله را با خدا سبحانه  
بعد فرض مکان و معاشرت آنها مخرج سبحانه را در وجود و بجبت خاص بودن  
علت فساد كه ان تغاير است نه تعدد آله مطلقا چنانكه توهم کرده اند صاحبان  
مفاد و دليل نزو علما ملازمست فساد زمین و آسمان است وجود الله مطلقا يعني الله  
مفروضه واجب باشند خواه ممکن باشد كه سبحانه باشند خواه تنها و نزو حضرت مولانا  
مفاد دليل الطمان الله ممكنه است كه وجود آنها مفاد وجود خدا سبحانه متوهم است بجبت  
استقامت آن فساد زمین و آسمان را چه میم مراد موافق علماء بر ك و احتمال و ممكن است  
يكه انكه تعدد میان آله واجب باشند و دوم انكه الله ممكنه خیر تغاير باشد سبحانه ناشی  
و طبلان این هر دو احتمال محتاج دلیل نیست زیرا كه تعدد وجود و عدم تغاير و  
و ممكن از جهات عقلی است بلكه توهم چكی است ان احتمالات نزو پس لایق  
طبلان بدلیل عائد ك تغییر الله ممكنه باشد سبحانه كه فرض کرده شده است  
وجود آنها در همه الادوار و قیصری منابر خدا سبحانه نیست كه محتاج طبلان بدلیل  
فقط من التحقيق المذكور طبلان قول القائل یضادی فی تفسیر قوله تعالى  
قول تاضی و تقابلی فی تفسیر قوله سبحانه لو كان فیها آله الا  
والتحاصل ان المراد ملازمه الفساد وكونها معه فقط بعد كونها ممكنه متغايرة له سبحانه  
في الوجود وخصوص العلة لا مطلقا كما توهموا واما من جهة انسيت كه بدستكم مراد وفاقا  
وليس ملازم بودن فساد زمین و آسمان است مروج داله را با خدا سبحانه  
بعد فرض مکان و معاشرت آنها مخرج سبحانه را در وجود و بجبت خاص بودن  
علت فساد كه ان تغاير است نه تعدد آله مطلقا چنانكه توهم کرده اند صاحبان  
مفاد و دليل نزو علما ملازمست فساد زمین و آسمان است وجود الله مطلقا يعني الله  
مفروضه واجب باشند خواه ممکن باشد كه سبحانه باشند خواه تنها و نزو حضرت مولانا  
مفاد دليل الطمان الله ممكنه است كه وجود آنها مفاد وجود خدا سبحانه متوهم است بجبت  
استقامت آن فساد زمین و آسمان را چه میم مراد موافق علماء بر ك و احتمال و ممكن است  
يكه انكه تعدد میان آله واجب باشند و دوم انكه الله ممكنه خیر تغاير باشد سبحانه ناشی  
و طبلان این هر دو احتمال محتاج دلیل نیست زیرا كه تعدد وجود و عدم تغاير و  
و ممكن از جهات عقلی است بلكه توهم چكی است ان احتمالات نزو پس لایق  
طبلان بدلیل عائد ك تغییر الله ممكنه باشد سبحانه كه فرض کرده شده است  
وجود آنها در همه الادوار و قیصری منابر خدا سبحانه نیست كه محتاج طبلان بدلیل

مرا بجا بود جزنی را که آن فیض برکت است  
جزنی نیست که دلالت بر اول  
چون قیل است پس در بعضی از غیره  
نمی آید جزنی از نسبت بود







சென்னை, 12/1/77.

[illegible]

بجلاف مكان تامه كه دران تصحيح مذكور حاصل نيت چراك الاله بد بران  
تقديم صفت الله خواهد شد ولو صاف جزو كلام نكته باشد بجلاف خبر خبر كلام  
مي باشد و همچنين جهت غيريت جزو تقييد شرط و علتها و اوصال تشديد و العدول  
من الغيب الى الرفع في الاله مع القياس بما قبله لقطع الاستثنا و قاعده  
و قاعده فقط و ليس الرفع على التوضيف على ما توهم و عدول از نصب  
بسوے رفع در الاله ابتدا با حصول تناسب با قابليت يعني با لقمه مرفوع  
صرف بنا بر قطع و قطع وقوع استثنا است و نيت رفع بنا بر توضيف  
يعني نيت رفع بنا بر آنكه الاله و صفت الله مرفوع است چنانكه توهم  
كرده شده است حاصل اينكه الاله با وجوديكه بسبب خبريت مكان  
در محل نصب است ليكن لفظا مرفوع واقع شده است بنا بر آنكه عدول  
از نصب بسوے رفع و وفائده مقصود است اول اينكه نصب ما بعد  
الافتقار و ال بر استثنائي باشد و عدول استثنائي را اينجا مراد نيت پس  
مضروفا و ذكر اعرابي كه موسم استثنا باشد هم ترك كرده آيد تا قاعده قطع  
نكته منقلا استثنا با الحيايه كرده و دوم اينكه در ترك نصب و اختيار رفع  
تناسب لفظي ميان ما بعد الاله و ما قبل آن بهم ميرسد و وجه نبودن

[illegible][illegible]



အသံတူစွာ ခေါ်ဝေါ်ကြသည်။

[illegible]

حکم روشن میکند باینکه اختلاف و اتفاق از عوارض تغایر است از لوازم  
آن نیست نخواهد بود بر یکی از اختلاف و اتفاق مذکور علت تامه برای لازم  
تغایر با لوازم چیز دیگر از ملازمانی که در دیگر آیات و دلائل توجیه مذکور اند  
پس معلوم شد که تحقیق اختلاف با اتفاق نیست علت تامه مزبور فساد را یا امر  
چیز دیگر را سوای فساد از لوازمی که در دیگر ادله توجیه مذکور اند پس  
علت تامه برای فساد و غیره لوازم مذکوره فقط از هم جزا و سبحانه است  
نه چیز دیگر نیست ثابت شد بدستیکه علت ازوم فساد و غیره ملازمات فقط تغایر است  
که آن موجب است مرعیه خدای سبحانه را حاصل یکدیگر سابق دانسته شد  
لیچار آیه که مرعیه متضمن ملازمت را و له توجیه واقع اند و مفاد همه بطلان جو  
تعدد و تغایر اله بحجت مستلزم بودن آن مفساد و غیره قیاحات را است  
پس گاه مراد مطلوب وجه دلائل یکی شد ضرورت است که علت همه نیز یکی  
باشد و از اعلا معین و مشخص نموده اند با اختلاف و مانع و حال آنکه از  
مسلمات عقلی است که علت از لوازم معلول میاشند از عوارض آن ظاهر  
که اختلاف مانع لازم وجود تغایر نیست چرا که اگر نیست که وقتی اتفاق لا راده باشد  
پس اختلاف مانع از عوارض تغایر شد و عارض شیئی علت تامه نمیتواند شد مرعیه

والتاريخ والرواية فاجلده وكنى احد  
سجادة السارق والاربعين  
عبد فاقه في الموشح حسن حيث قد تفرغ فان  
كلما صرح الفصح وصرح الدين التلويح  
في اني علمه ان القليل الجدة والقتل  
والزنا والاشراك فتوزع منه يدبره  
يدبره سلق وشروا اذن على شتى  
من شتى تلات يكسره عت يدورن ماقد  
مطلق اوى علم مذلة على است  
كرد ودهاد رد فدا زان بين ابر  
راو ديوانك زمانك فدا

[illegible]

سجانه است نه خود  
بالکس نه از المود و مطلقا و اجابا  
او مکن منحصر من القاصم بالذات و  
هو الوجود و القاصم بالذات و هو العبد  
یعنی مسلط و مطلق و مبدع و معبود  
و جود و الاله و سراسر ارض بود و جود و  
فان خیر للتغایر فی الوجود و جود و  
نقص فی تغایر و جود و جود و جود و  
نقص فی تغایر و جود و جود و جود و  
بالذات از ارض تغایر و جود و جود و  
کلی من خالص لا اثر قدره تا مبادی و جود و  
و المود و جود و جود و جود و جود و  
فالو الاله و جود و جود و جود و جود و  
و الاله و جود و جود و جود و جود و  
کذا المود و جود و جود و جود و جود و  
فان خیر للتغایر فی الوجود و جود و جود و  
نقص فی تغایر و جود و جود و جود و  
نقص فی تغایر و جود و جود و جود و  
بالذات از ارض تغایر و جود و جود و  
کلی من خالص لا اثر قدره تا مبادی و جود و  
و المود و جود و جود و جود و جود و  
فالو الاله و جود و جود و جود و جود و  
و الاله و جود و جود و جود و جود و  
کذا المود و جود و جود و جود و جود و  
فان خیر للتغایر فی الوجود و جود و جود و  
نقص فی تغایر و جود و جود و جود و  
نقص فی تغایر و جود و جود و جود و

و بلیغ که خارج از طاعت بشر است و آن قول خدای سبحانه لو کان  
فیها الخ است که خطی باطبع کرده شود و بند کرده آید در وازه تا ذیل و در  
پناه بخدا از آن هر دو هر آینه دلالت کند لالت قطعی یعنی برای که علیه فساد  
و آسمان همان تخاص است که میان موجودی و میان خدای سبحانه فرض کرده  
یعنی مفاد دلیل مذکور همین است که اگر هیچ چیز غیر خدا باشد فساد زمین و آسمان  
لازم خواهد آمد اما مذکور فی المقدم امور نشانه کون لکن و نظر و قالها و کون  
متعدد را و کونه غیر احد سبحانه و کل من لا یلین علی خصوصه لایقظ الفساد  
قصدین لالتغایر فقط یقظ الفساد اذا التغایر یقظ عجزه سبحانه و خبر تغایر  
علیه فساد نیست زیرا که در جز اول قضیه شرطیه دلیل مذکور یعنی لو کان  
الخ سلمه مذکور اندیکه بودن الاله مذکور در زمین و آسمان و هم بودن  
آن متعدد و هم بودن آن غیر خدای سبحانه و هیچ یک از دو امر اول  
یعنی بودن الاله در زمین و آسمان و متعدد بودن آنها با تخصیص یقظ  
فساد زمین و آسمان نیست زیرا که الاله متعدد و کمالات و عزتی غیره در زمین  
و آسمان واقع اند و آسمان و زمین فاسد نشده پس متعین شد  
اینکه صرف تغایر یقظ فساد است زیرا که تغایر مذکور موجب عجز خدا

و بلیغ که خارج از طاعت بشر است و آن قول خدای سبحانه لو کان  
فیها الخ است که خطی باطبع کرده شود و بند کرده آید در وازه تا ذیل و در  
پناه بخدا از آن هر دو هر آینه دلالت کند لالت قطعی یعنی برای که علیه فساد  
و آسمان همان تخاص است که میان موجودی و میان خدای سبحانه فرض کرده  
یعنی مفاد دلیل مذکور همین است که اگر هیچ چیز غیر خدا باشد فساد زمین و آسمان  
لازم خواهد آمد اما مذکور فی المقدم امور نشانه کون لکن و نظر و قالها و کون  
متعدد را و کونه غیر احد سبحانه و کل من لا یلین علی خصوصه لایقظ الفساد  
قصدین لالتغایر فقط یقظ الفساد اذا التغایر یقظ عجزه سبحانه و خبر تغایر  
علیه فساد نیست زیرا که در جز اول قضیه شرطیه دلیل مذکور یعنی لو کان  
الخ سلمه مذکور اندیکه بودن الاله مذکور در زمین و آسمان و هم بودن  
آن متعدد و هم بودن آن غیر خدای سبحانه و هیچ یک از دو امر اول  
یعنی بودن الاله در زمین و آسمان و متعدد بودن آنها با تخصیص یقظ  
فساد زمین و آسمان نیست زیرا که الاله متعدد و کمالات و عزتی غیره در زمین  
و آسمان واقع اند و آسمان و زمین فاسد نشده پس متعین شد  
اینکه صرف تغایر یقظ فساد است زیرا که تغایر مذکور موجب عجز خدا

و بلیغ که خارج از طاعت بشر است و آن قول خدای سبحانه لو کان  
فیها الخ است که خطی باطبع کرده شود و بند کرده آید در وازه تا ذیل و در  
پناه بخدا از آن هر دو هر آینه دلالت کند لالت قطعی یعنی برای که علیه فساد  
و آسمان همان تخاص است که میان موجودی و میان خدای سبحانه فرض کرده  
یعنی مفاد دلیل مذکور همین است که اگر هیچ چیز غیر خدا باشد فساد زمین و آسمان  
لازم خواهد آمد اما مذکور فی المقدم امور نشانه کون لکن و نظر و قالها و کون  
متعدد را و کونه غیر احد سبحانه و کل من لا یلین علی خصوصه لایقظ الفساد  
قصدین لالتغایر فقط یقظ الفساد اذا التغایر یقظ عجزه سبحانه و خبر تغایر  
علیه فساد نیست زیرا که در جز اول قضیه شرطیه دلیل مذکور یعنی لو کان  
الخ سلمه مذکور اندیکه بودن الاله مذکور در زمین و آسمان و هم بودن  
آن متعدد و هم بودن آن غیر خدای سبحانه و هیچ یک از دو امر اول  
یعنی بودن الاله در زمین و آسمان و متعدد بودن آنها با تخصیص یقظ  
فساد زمین و آسمان نیست زیرا که الاله متعدد و کمالات و عزتی غیره در زمین  
و آسمان واقع اند و آسمان و زمین فاسد نشده پس متعین شد  
اینکه صرف تغایر یقظ فساد است زیرا که تغایر مذکور موجب عجز خدا



فوق العادة

[illegible]

که نظایر بعضی متفقدان متغایرین است که در کور کرده است و فساد باعث نیست بر آن  
 اه عله قتل من ضامن آن علقه قلم و فساد و فساد و فساد  
 فاجده و الاغ و السارق و السارق و السارق و السارق  
 سحانه فاقول الشکر من الخ و الاغ و الاغ و الاغ  
 میکنند بر علت ما فاجده و الاغ و الاغ و الاغ  
 ساقه الذکر و الاغ و الاغ و الاغ و الاغ  
 سینه و الاغ و الاغ و الاغ و الاغ و الاغ



و اضلال ساحت  
رسیده از چشمه سبزه است بهر دوشت  
و آبجیات نو خیز نوشیدنی و دیگران  
از یک قشر خفالت بازده بکلیا شمع  
همه سر سبز و کسبوی خلکات اشکال  
شطریات بکوه منبئی بر عین تعلیم  
از باده است نم خفالت با مقدمات  
محدوث و کوه از اختیارات و کوه  
علما از عرق تا حجب علی السلام  
تبدیلان قوی علی السلام  
نوبت و غمیه

والاختلاف لقولهم لما يكون بينهما من الاختلاف والتماثل في آخره پس ملازمه اولی و ملازمه ثانیه مع مقدمه ملازمه اخیره در حکم یک مقدمه است متناهی ملازمه اخیره را یعنی در تفسیر مذکور سه جمله شرطیه اند اولی و متوسطه و ثالثه اخیره که بیان کرده شد منجمله ان از لو کان فیها آئمه غیر اللدکان سائر الاشیاء سوى الآئمة غیر اللد و لو کان سائر الاشیاء سوى الآئمة غیر اللد لکانتا غیر اللد تا لو کانتا غیر اللد در حکم یک مقدمه است که تالی ان در کلام لفسد تا واقع است لیکن بر گاه ربط داد خدای تعالی میان مقدمه تالی که در آیه کریمه مذکور اند فقط و حذف کرد ملازماتی را که سواى مقدمه تالی مذکور فی الآیه است بجهت بدیهی بودن انها و بنا بر مغل بودن ذکر آنها هر ملازم را البسبب فکر که مغل بلاغت است و بنا بر اعتماد بر فهم مخاطبین که اهل لسان بودند از کسانیکه اراده کرد خدای تعالی بحدایت اندازا با حذف کرد ملازمات مذکوره را بنا بر گمراه کردن کسانیکه اراده کرد و او سبحانه اخلل انما یعنی چون شیت و حکمت الهی بحکم فیصل به کثیر و ویدری به کثیر مقتضی است که تمامی مخاطبین را بر ملت واحده نگرداند چنانکه خود مبغض نماید و لو شاء الله سبحانه و تعالی لاجعلکم امته واحده انما لهذا کلام معجز نظام امرج البحرین بلیتقیان هدایت

مضت فمكة في ليلة الميمول وهو لا يزال في مكة وكان يقول في البيت الذي كان فيه

[illegible]

بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری

خدا و سرگاه که نشدند سایر اشیا را غیر خدا نشدند و الله غیر خدا پس ثابت شد  
 خدا و الله الا الله پس ظاهر شد که دلیل بطلان نظم و ترتیب فانی  
 ما قبل ان قوله تعالى لو كان فيها الله الا الله لفسدتا حجة اقتناعیه و ملازمه  
 عادیه علی ما هو الایق بالخطایات فان العادة جاریه بوجود التمام  
 و التعلیق عند تعدد وجود الحاکم علی ما شیر الیه بقوله تعالى علی بعضه  
 علی بعض و الا فان ارید الفساد بالفعل ای خروجها عن هذا النظام لم یستطاع  
 مجر و تعدد و لا یستلزمه بجواز الاتفاق علی هذا النظام و ان ارید امکان  
 الفساد فلا دلیل علی انتفاء بل المفروض شأبهه یلی السموات و رفع هذا  
 النظام فیکون ممکنا لا محاله بعد تحقیق مذکور پس مندرج شد آنچه  
 گفته شده است از تحقیقات علمای طوایر اینکه قول خدای تعالی لو کان  
 فیما الخ حجة اقناعیه است یعنی ظنی نه قطعی و حاصل اینکه مستدل اراده  
 اثبات مدعا بابطال نقیض آن جمیع اقسامه داشت و بظاهر بر دیگر بعضی  
 اقسام نقیض قناعت کرد و نیز گفته اند که ملازمه مذکوره عادی است  
 یعنی بحسب عادت مخالفین است چنانکه سزاوار کلام خطایات یعنی  
 غیبات زیرا که عادت و رسم جاریست بوقوع آفتاب و مراجعت یکدیگر بوقت متعدد

بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری

بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری

بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری  
 بشارت پس میزدند و گویا قنای و ملازمه عاری

[illegible]







در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره  
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره  
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره

که خود افضل و اغلب از دیگر باشد پس لازم خواهد آمد و ما ب  
 هر اهل مذهب خود را و غلبه بعضی اهل بر بعضی دیگر فان قلت علی تعلیل  
 الملازمات بالتأثیر یعنی ان یقال لو كانتا غیر المدفدتا و لو لقمه غیر المدفدتا  
 لا یجئتم الی ذی العرش سیدا و لو کان الحین و الا لیس غیر المدفد و در و ما  
 و ما کان معه من غیره اذ الذی سب کل بما خلقت و لعلی بعضهم علی بعض  
 فتخصیص الالاته من بین سایر الالات یا الایثار من المدفد کما  
 انوا و ترجیح بلامرجح سوال اگر گوی که بر تقدیر محصل گردانیدن  
 ملازمات بتغایری بایست که گفته میشود و در ملازمه دلیل اول اگر بودند پس  
 و آسمان غیر خدا هر اینکه فاسد شدند و در دلیل دوم اگر بودید شما غیر  
 خدا هر اینکه راه می بستید پس صاحب عرش و در دلیل سیم اگر بودید  
 جن و انس غیر خدای سبحانه و در دینند که آنها بجهنم و در دلیل چهارم نیست  
 با خدای سبحانه پیرایه غیر او و اگر می بودی هر اینکه بروی آن غیر خدا مخلوق خود او  
 هر اینکه غلبه کردی بعضی بر بعضی آن پس تخصیص که نمیدانم چیرهای غیر خداست  
 اگر مراد از اله واجب باشد زیرا که تقدیر واجب عقل ممنوع است یا ترجیح  
 بلامرجح است اگر مراد از اله ممکن باشد زیرا که اندر خیال اله و دیگر است یا مساوی

و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره  
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره  
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره

و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره  
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره  
 و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره

و در حق تعالی فی حدوده مذکور است که در سوره  
 تقطیع است یعنی ملاقات ملاقات مذکور را که در سوره

اندر آن وقت که در میان این دو عالم است و در میان این دو عالم است  
و در میان این دو عالم است و در میان این دو عالم است



در وجود با خدا هم عبارت اقسام میگردد پس شرک با نبودند آنها را  
در عبادت با خدا و غیرت بلاغت خدای سبحان مقتضی آن شد که تخصیص  
مکروه اذکر کند تا منع شوند هر دو قسم شرک و فتنه بینه واحد ممکن نبود  
و فع هر دو شرک نبی واحد از عبارات مذکوره اصد در بجز عبارت  
لا اله الا الله بانش اینکه ظاهر برای دفع هر دو قسم شرک بدو  
احتیاج می افتاد و دفع شرک فی الوجود مثل لا موجود الا الله می باشد  
و دفع شرک فی العبادت مثل لا معبود الا الله میگردد و باید ادا  
الله الا الله دفع هر دو قسم شرک نبی واحد مقتضای بلاغت  
صورت نسبت جبراکه نفی غیریت که مشرکان مستلزم نفی غیریت  
تمامی اشیا است بدلالة انحصار چنانکه سابقا گذشت پس کلام  
طبیع هم بر نفی غیریت و هم بر نفی معبودیت غیر خدای سبحان دلالت  
تا معبود یعنی اثبات میکند این معنی را که غیر خدا موجود نیست و وجود  
بل خدا موجود است و خدا همین است مقصود فلما ثبت ان  
التغایر علیه بسیج الملازمات المذكورة انفع التوهم بان الابتداء من  
البحر ولا یصور الى ذی اخرش المخی بعد بر نفس علیها اشباع الوجود منه

فصل فی بیان اقسام الوجود  
در وجود با خدا هم عبارت اقسام میگردد پس شرک با نبودند آنها را  
در عبادت با خدا و غیرت بلاغت خدای سبحان مقتضی آن شد که تخصیص  
مکروه اذکر کند تا منع شوند هر دو قسم شرک و فتنه بینه واحد ممکن نبود  
و فع هر دو شرک نبی واحد از عبارات مذکوره اصد در بجز عبارت  
لا اله الا الله بانش اینکه ظاهر برای دفع هر دو قسم شرک بدو  
احتیاج می افتاد و دفع شرک فی الوجود مثل لا موجود الا الله می باشد  
و دفع شرک فی العبادت مثل لا معبود الا الله میگردد و باید ادا  
الله الا الله دفع هر دو قسم شرک نبی واحد مقتضای بلاغت  
صورت نسبت جبراکه نفی غیریت که مشرکان مستلزم نفی غیریت  
تمامی اشیا است بدلالة انحصار چنانکه سابقا گذشت پس کلام  
طبیع هم بر نفی غیریت و هم بر نفی معبودیت غیر خدای سبحان دلالت  
تا معبود یعنی اثبات میکند این معنی را که غیر خدا موجود نیست و وجود  
بل خدا موجود است و خدا همین است مقصود فلما ثبت ان  
التغایر علیه بسیج الملازمات المذكورة انفع التوهم بان الابتداء من  
البحر ولا یصور الى ذی اخرش المخی بعد بر نفس علیها اشباع الوجود منه



این مذهب است و بیان اموریکه بعد ابطال تفاسیر متوجه شده اند چنانچه حضرت  
 مولانا میفرماید که هستی می شود بعد از فاع تفاسیر بیان خدای سبحانه  
 و میان همه اشیا اول انیکه حقیقت و ماهیت خدای سبحانه  
 متجاوز نیست از موجود یعنی منحصر در موجود است و الا یعنی اگر حقیقت  
 او سبحانه منحصر نباشد در موجود هر آینه تجاوز خواهد کرد بسوی نقیض  
 موجود که آن معارض است و همچنین تجاوز نمیکند موجود و حقیقت  
 خدای سبحانه یعنی منحصر در حقیقت او سبحانه است و الا یعنی اگر  
 موجود منحصر نباشد در حقیقت خدای سبحانه هر آینه تجاوز خواهد کرد  
 بسوی نقیض حقیقت خدای سبحانه که آن عدم حقیقت خدای سبحانه  
 است و آن محال است پس منحصر شد موجود در حقیقت خدای سبحانه  
 و منحصر شد حقیقت او سبحانه در موجود سوال اگر کسی گوید که انحصار حقیقت  
 او سبحانه در موجود مسلم است اما انحصار موجود در حقیقت او سبحانه  
 ندارم و استحاله که برین مقدمه آورده شده است ممنوع است یعنی تجاوز  
 موجود بسوی عدم حقیقت سبحانه محال نیست زیرا که وجود چنانکه در باب  
 یافته می شود همچنان در ممکن یافته می شود و در وجود ممکنات هیچ استحاله نیست

در این مذهب است و بیان اموریکه بعد ابطال تفاسیر متوجه شده اند چنانچه حضرت  
 مولانا میفرماید که هستی می شود بعد از فاع تفاسیر بیان خدای سبحانه  
 و میان همه اشیا اول انیکه حقیقت و ماهیت خدای سبحانه  
 متجاوز نیست از موجود یعنی منحصر در موجود است و الا یعنی اگر حقیقت  
 او سبحانه منحصر نباشد در موجود هر آینه تجاوز خواهد کرد بسوی نقیض  
 موجود که آن معارض است و همچنین تجاوز نمیکند موجود و حقیقت  
 خدای سبحانه یعنی منحصر در حقیقت او سبحانه است و الا یعنی اگر  
 موجود منحصر نباشد در حقیقت خدای سبحانه هر آینه تجاوز خواهد کرد  
 بسوی نقیض حقیقت خدای سبحانه که آن عدم حقیقت خدای سبحانه  
 است و آن محال است پس منحصر شد موجود در حقیقت خدای سبحانه  
 و منحصر شد حقیقت او سبحانه در موجود سوال اگر کسی گوید که انحصار حقیقت  
 او سبحانه در موجود مسلم است اما انحصار موجود در حقیقت او سبحانه  
 ندارم و استحاله که برین مقدمه آورده شده است ممنوع است یعنی تجاوز  
 موجود بسوی عدم حقیقت سبحانه محال نیست زیرا که وجود چنانکه در باب  
 یافته می شود همچنان در ممکن یافته می شود و در وجود ممکنات هیچ استحاله نیست

در این مذهب است و بیان اموریکه بعد ابطال تفاسیر متوجه شده اند چنانچه حضرت  
 مولانا میفرماید که هستی می شود بعد از فاع تفاسیر بیان خدای سبحانه  
 و میان همه اشیا اول انیکه حقیقت و ماهیت خدای سبحانه  
 متجاوز نیست از موجود یعنی منحصر در موجود است و الا یعنی اگر حقیقت  
 او سبحانه منحصر نباشد در موجود هر آینه تجاوز خواهد کرد بسوی نقیض  
 موجود که آن معارض است و همچنین تجاوز نمیکند موجود و حقیقت  
 خدای سبحانه یعنی منحصر در حقیقت او سبحانه است و الا یعنی اگر  
 موجود منحصر نباشد در حقیقت خدای سبحانه هر آینه تجاوز خواهد کرد  
 بسوی نقیض حقیقت خدای سبحانه که آن عدم حقیقت خدای سبحانه  
 است و آن محال است پس منحصر شد موجود در حقیقت خدای سبحانه  
 و منحصر شد حقیقت او سبحانه در موجود سوال اگر کسی گوید که انحصار حقیقت  
 او سبحانه در موجود مسلم است اما انحصار موجود در حقیقت او سبحانه  
 ندارم و استحاله که برین مقدمه آورده شده است ممنوع است یعنی تجاوز  
 موجود بسوی عدم حقیقت سبحانه محال نیست زیرا که وجود چنانکه در باب  
 یافته می شود همچنان در ممکن یافته می شود و در وجود ممکنات هیچ استحاله نیست

در این مذهب است و بیان اموریکه بعد ابطال تفاسیر متوجه شده اند چنانچه حضرت

قابل که واقع میشود  
بیان صفایین از نقایات شرکخانه  
که یک از آن عدم و ملامت و درم تقاضا و  
سوم غنایت است و صفات مذکور  
بیشتر نقایات است که بین انقیاضین است  
میان نقایات و نقایات از نقایات شرکخانه  
که یک از آن عدم و ملامت و درم تقاضا و  
سوم غنایت است و صفات مذکور  
بیشتر نقایات است که بین انقیاضین است

پس ثابت شد که موجود و وجودی واحد است نه آنکه وجودی و وجودی  
بر ذات موجود که آن ذات بعد عرض وجود تغییر وجود کرده بشود و چنانکه گمان  
برده اند پس مفاد امر اول و دوم همین است که وجود و موجود و واجب و حقیقت  
او سبحانه الفاظ مترادفه یعنی هستند و شمول سوالب اربعه که تمام اصول  
و فروع مسائل صوفیه یعنی برانست و محل خود بدلال قاطعه و بر این ساطعه  
ثابت گردید از همین جاست و سوالب اربعه مذکوره نیست الا وجود الا موجود  
ولا موجود الا الوجود و لا واجب الا الوجود و لا وجود الا الوجود و الثالث ان  
الموجود یصیف بالتقابل بین المتقابلین من المتقابلات الثلاثة من جسم  
و الملكة و التضاو و التضاوین و لا یصیف بالتقابل بین التضاوین لاستحالة  
اجتماع التضاوین و ارتفاعها بدیهة فالعدم و الملكة کالموتة و الحیوة و انوم  
و البقطة و الخمر و القدرة و العلم و الجهل و قس و التضاو کالعلم و العین و  
عمیة و الغیرة و الطهارة و العفنة و الخیر و الشر و التقدم و الخدوش و الزمان  
و المكان و قس و التضاوین کالوالدیه و المولودیه و الحاکمیه و المکومیة و  
الغالبیه و المخلوبیه و کونه مطعما علی القاعل و مطعما علی المفعول و انما و انفق  
و قس و امر سوم که دانسته میشود نیست که موجود متصف میشود بصفات

[illegible]

دفعی و ادبیه است بهت دون  
سلب حیات است لیکن در مفهوم  
موت انصاف بعفت حیات بهتر  
است یعنی نیست خرد را گویند که  
بودن ایشان دوست بود جوان  
پس خوشتر از این فاسد عقلانیت  
و دیر اندیشی برین فاسد عقلانیت  
فناست است از بودن دفعی عقلانیت  
در محلی و افسوس و زمان





سید محمد علی







در کلامی که در آن اثبات  
 صفات متبویه و نفی صفات سلبیه و نفی  
 بلوغی از طریق مذکور است که در سبب  
 بلوغی از طریق مذکور است که در سبب  
 بلوغی از طریق مذکور است که در سبب

قد است اسرار هم محل گردند سوره اخلاص ابر مرتبه توسط یعنی وجود بشر طاک  
 که عبارت از غیب ثانی و جمع است یعنی اینکه صفاتی را که سوره اخلاص مختص  
 مختص است بذات باری سبحانه بنظر مرتبه ثانیه مذکور گمان کردند و این  
 اگر چه در نفس الامر صحیح و درست است لیکن در روشی و بر آنها قد است اهرام  
 قول خدای تعالی و هو یطعم و لا یطعم زیرا که درین قول اثبات اطماع است  
 و هم نفی طعمیت و اثبات تذکره که باقی نمیشود و در ایشان تیرگی در مرتبه ثانیه که  
 عبارت از مرتبه تفرقه است و الباعث علی ارجاع سوره الاخلاص اینست  
 که مرتبه توسط آنها هو القنا نقص بین لا اله الا الله و بین سوره الاخلاص لا اله  
 الا الله نقص الا بارجاع سوره الاخلاص و کل ما یکون فیه اثبات الصفات  
 القبویه و نفی الصفات السلبیه الی مرتبه توسط و باعث رجوع کردن کار  
 صوفیه سوره الاخلاص بر السبوی مرتبه توسط نیست آن باعث گزینا نفی که با  
 کلیه طعیه و بیان سوره اخلاص و رفع میشود یعنی لا اله الا الله و ال است بر  
 عینیت خدای سبحانه با سایر اشیا که دال بر وجود و فعل و کفویت و فعل آنهاست  
 و سوره اخلاص و ال است بر تشریح خدای سبحانه از اولدیت و مولودیت و شکلیت  
 و کفویت و وقع این تناقض نیست و بعد شد مگر رجوع کردن سوره اخلاص و

و احتیاط از اولدیت و مولودیت  
 و شکلیت و کفویت و وقع این  
 تناقض نیست و بعد شد مگر  
 رجوع کردن سوره اخلاص و

و باعث رجوع کردن کار  
 صوفیه سوره الاخلاص بر  
 السبوی مرتبه توسط نیست  
 آن باعث گزینا نفی که با

و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود  
 و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود  
 و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود

تفاوت روح و حاجت نیست که والد محتاج میشود و بسوی صاحب یعنی زن و بچه و مولود  
 محتاج میشود و بسوی مادر خود و چنانکه ظاهر است و احتیاج شیخی مثل موجب عجز و تنافز  
 است چنانکه گذشت تعالی اقتدا عن خاک ملک و کبر او کذا الموت و استناده و انوم و  
 کونه مطعما علی المفعول و سائر النسب السلبیه از الموت ایضا یقتضی الموان و الملقاة  
 و الحاجة الی الروح و کذا استناده متقدمه انوم و انوم ان الموت و کونه مطعما علی المفعول  
 یقتضی الی المفعول علی الفاعل و المطعما و کذا المظم فانه عبارة عن وضع الشئ فی غیر  
 موضعه فیمقتضی نقصان العقل و الشعور و چنانکه والدیت و مولودیت مقتضی تنافز و  
 احتیاج اندر چنان موت و یکی و خواب و مطعم بودن و دیگر صفات سلبیه نیز مقتضی  
 تنافز و غیره امور مذکوره هستند زیرا که موت نیز مقتضی امانت و تقاربت است و  
 احتیاج بسوی روح است و چنان شکلی که مقدمه خواب است و خواب که برادر موت  
 است مقتضی امانت و تقاربت و احتیاج نام است و چنان مطعم بودن چیزی چنان  
 بسوی طعام و بنده و طعام است و چنان تعلیم که عبارت است از نهادن چیزی در  
 غیر محل آن پس مقتضی است نقصان عقل و الشعور و چنان جبات مذکوره و جبات  
 شد نفی صفات سلبیه مسطوره از ذات او سبحانه و علی عکس ما ذکرنا ما موجب  
 غرض و شرفه نحو هو الی القیوم و الله الغنی و الله الغنی عن الحاجة لیز

و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود  
 و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود  
 و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود

و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود  
 و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود  
 و در این عالم بیست و هشت سال است  
 از او بود و از او بود و از او بود

والحاجة والمودان والتمثل اذ من شأن الاحتياج ان يكون له في المودان  
 الا اعتبار في التغير في مقتضى امكان الطرفين لما ذكرناه من اعتبار الامكان  
 في مقتضى التماثل بين الطرفين والتمثل ليس في الحاجة الى الصاحبة  
 والامام شما اگر فرض کرده شود نفی والدیت و مولودیت از خدا می سجانه  
 صرف بجهت اقتضای آن مرتغیر و حاجت و تماثل را نه برای شرف و جلال  
 زعم کرده اند و باشد خدا می سجانه غیر والد و مولود لازم آید انست و ان  
 در چیزیکه از ان گزیده بود که آن تغایر و احتیاج و امانت و تماثل است  
 زیرا که شما کناره کشی از اطلاق والدیت و مولودیت بر خدا پس سجانه  
 نیست مگر تغایر و تغایر مقتضی امكان طرفین است بوجهی که سابقا ذکر  
 کرده ایم و امكان مقتضی تماثل است میان طرفین و تماثل مستلزم  
 حاجت والد است بسوی زن و خواهر و دستدعی حاجت مولود است  
 بسوی مادر و قس علیه السلام علی الظالمین انکار فرین الفاسقین العاصین  
 فلو كان الملا عن غیر الملعون لیزم الوقوع فیما عده انفراد لاقتضای اعتبار  
 التماثل بین الطرفين و دستدعی اعتبار التماثل حاجت و قس علیه السلام سجانه والد  
 غنی عن العالمین فلو كان القنی غیر العالم لیزم فقره سجانه لما ذکرناه قس علیه

سایر سببهاست و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است

و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است

و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است

و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است  
 و مقتضی است و مقتضی است



انما قلنا في قول بعض  
العلماء ان التوحيد قد ياتي بالانسان بعد ان يكون  
قد علم الله تعالى ان لا اله الا الله تعالى

انما قلنا في قول بعض  
العلماء ان التوحيد قد ياتي بالانسان بعد ان يكون  
قد علم الله تعالى ان لا اله الا الله تعالى

حيوان وازروى فمصره ودر عيسى وواختصار مذکور در نفس الامر لازم می آید  
پس لازم خواهد آمد مغایرت میان خدای سبحانه و میان غیر الو احد مذکور از  
اشیا یکبارگی یافته نمیشود و توالد و تناسل دران و مغایرت مذکور و واجب میگرداند  
اقبال را میان والد و مولود و واجب میکند حاجت والد را بسوی زن آنجا که بخواهد  
مولود را بسوی مادر بر تقدیر منحصر بودن خدای سبحانه و توالد مذکور و بر تقدیر  
منحصر بودن خدای سبحانه در فرد و معین لازم می آید مغایرت و لوازم ان ازجا  
و تماثل زیاد و از انچه ذکر کردیم در صورت انحصار در توالد پس ظاهر شده و بطریق  
کافره و مشرک برگزیده است این الله و عزیر این الله فظهر من التحقيق المذكور  
ان التوحيد سمي اولاً بالتبوت بالاوله السميعه المذكوره كسائر السمعيات البعث  
والتشرع والعداب والتواب غير الا انه كسفي فقط كما توهم ظاهر شد از تحقيق  
سابق الذكر انك تحقيق توحيد امر سمي است از اول يعني ابتداء حقيقت توحيد  
تشرع سمع شده است بجهت ثابت شدن باوله سميعه ذكر كرده شده  
ان التبوت و غيره عقايد سمعيات از بعت و تشرع و عذاب و ثواب و غيره نه انك  
كسفي است و ليس حيا كما توهم كرده شده است قبيل قول بعض الصوفيه  
قدس سره في بعض مصنفاته في التصوف ان التوحيد ليس لهم عليه و ليس سوى

انما قلنا في قول بعض  
العلماء ان التوحيد قد ياتي بالانسان بعد ان يكون  
قد علم الله تعالى ان لا اله الا الله تعالى

انما قلنا في قول بعض  
العلماء ان التوحيد قد ياتي بالانسان بعد ان يكون  
قد علم الله تعالى ان لا اله الا الله تعالى

انما قلنا في قول بعض  
العلماء ان التوحيد قد ياتي بالانسان بعد ان يكون  
قد علم الله تعالى ان لا اله الا الله تعالى

انما قلنا في قول بعض  
العلماء ان التوحيد قد ياتي بالانسان بعد ان يكون  
قد علم الله تعالى ان لا اله الا الله تعالى







پس لازم نخواهد آمد از آن وجود او تعالی حاصل شکل مذکور اینکه بشرق  
اول معنی کلمه چینی خواهد بود که نیست معبودی موجود بخیر خدا یعنی  
بافعل بخیر خدا معبودی دیگر وجود ندارد اگر چه امکان داشته باشد و معنی خدا  
مقصود است زیرا که مقصود اصلی از دفع شریک آنست که شریک خدا تعالی  
موجود است نه بالقوه یعنی متمنع است و بشرق ثانی مفاد کلمه چینی چنین خواهد  
بود که نیست معبودی ممکن بخیر خدا یعنی خدا ممکن است و شریک او ممکن  
نیست و ازین کلام موجود بودن خدا ثابت نمیشود و حال آنکه مقصود  
و جوب وجود او تعالی و امتناع وجود شریک اوست بالاتفاق و سبب  
اولا که نقل عن شارح المختصر بان کلمه التوحید علی عرف الشارع و یکنون  
صاحب کلم که جواب داده شده است از شکل مشهور اولاً چنانکه منقول  
است از شارح مختصر باینکه کلمه توحید یعنی است بر عرف شارع مطلب  
بجیب آن است که مجموع ترکیب لا اله الا الله از روی عرف شارع  
برفی شریک و وجود خدا می سجانه دلالت می کند و ثانیاً عن بعض  
ان وجود تعالی تقریر فی بدیهه العقول المقصود یعنی الشریک و ثانیاً  
جواب داده شده است از بعض علما می خفیه باینکه بدیهه وجود خدای تعالی





بجای آن مفاد کلیه نفی  
سبب که بعد تقابل اولاده  
بیست از نطفه که در او بود  
در نفس ان از جن و غلبه حاصل  
استغناء از نطفه را از قریحه  
و دیگر بر سر است که بیل کرده شود

خارج از ماده





\_\_\_\_\_

[illegible]

باز و تادیل در حکم حکم  
در بیان حال کردن تاویل  
در بیان حال کردن تاویل  
در بیان حال کردن تاویل

ثبوت عینیت میان خدای سبحانه و میان جمیع اشیاء و آن دلالت محکم است  
یعنی لاله الهی که هر شخص میداند بدستیکه مجودان و غیر مخلوقات که با  
برابراند در صفت خلوقیت و امکان خاص پس هرگاه دانسته عینیت میان  
خدای سبحانه و میان مجودان ممکن بعبارت محکم دانسته شد عینیت میان خدای  
سبحانه و میان همه اشیاء بالله النص و در حکم و ایضا بطل اقال شیخ نجف الدار

ففي اثبات العينية سبحانه وبين جميع الاشياء ومن ان المراد بالوجود هو الوجود في  
الامر لا بد ان يكون موجودا فذكر المعلوم اي الله واريد الارزاق وهو الموجود فيكون  
معنى قولنا لا اله الا الله لا وجود الا الله ونيزر تحقيق ذكره باطل گشت آنچه گفته است  
شيخ نجيب الله ابا دى قدس سره در اثبات عينيت ميان خداى سبحانه  
و زمينان همه اشيا و از نيکه مراد از اله در كلمه طيبه همان موجود است بقرينه اين معنى كه  
مردم و راست كه موجود باشد پس ذكر كرده شد لزوم لغبي اله و مرد و گرفته شد از ان لاله  
ه. آن موجود است پس خواهد شد معنى و بفلا قول ماكه لاله الا الله معصيت نيست

نیت موجودی بخیر خدا یعنی به وجود عین خداست غیر او نیست وجه البطوان  
نه یلزم المجاوزات و الاصل فی الحكم وهو یابی عنه و الاصل یلزم التاویل فی بدو الخطأ  
و هو محل للبلغا فنه و وجه البطوان قول شایع الحدیث قدس سره اینست بدرستی که لازم می آید

ما غلام شانی و  
غلام کمال را علی تحقیق از  
شما تحقیق بدو را بحد نفقه است  
چون بفروری صاحب خاص گرفته  
سالم خود که در کار خود جدا  
سودنیده که سبب جانی ما غلام  
معمول است

بر حالت سب و فساد این مملکت  
در تصفیه آن تمام شد قبول علامه

۱۲۹  
مهرماه

كقول علي بن ابي طالب  
 مع قطع النظر من غلبة الحال وما  
 الحقيقة كما لا يخفى

من الكتاب الحمد وبع سورة قس

[illegible]

عقبات الدرایه و الجواب عن عقبات الدرایه  
 السلام علیکم وعلیٰ آئینکم ورحمة ربکم  
 معنی کلام طیبیه است و کلام طیبیه در بیان  
 که در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست

نریز که از تحقیقات سابق الذکر به ثبوت رسیده است که منادو الله الا الله  
 همان عینیت خدای سبحانه است با جمیع اشیا حاصلش اینیکه کلام نصی کبر  
 صوفیه محو سبحانی با اعظم شانی احتمال دومنی دارد یکی اینکه پاکی است مراجه  
 بزرگ است شان من یعنی قابل بقول مذکور خود را از میان بردارد و کلم  
 این کلام خدای سبحانه را دانند پس این کلام محمول بر حقیقت است و بر قابل  
 آنچه کلام نیست در حالت باشد یا نباشد دوم اینکه قابل بقول مذکور خود را  
 خدا و دیگر از غیر خدا گمان کرده باشد بر صدد و ریشمی اگر در حالت سکوت  
 قایلش معذور و مغفور است والا مجرم و مأخوذ و قس علیه قول معاصره شیخ الاسلام  
 عبد السلام بان کلام الصوفیه که محال و تاویلات والا مفسره ظاهر و قیاس کن بر  
 سقوط کلام علامه موصوف سقوط قول معاصرش شیخ الاسلام عبد السلام را  
 باینکه گفته که برای کلام صوفیه بسیار محمل ها و تاویلات است والا یعنی اگر  
 محمل و تاویل نباشد پس کفر قابل اقوال مذکور ظاهر است و قس علیه  
 طعن شیخ المحدث علی القاری فی شرحه بعین العلم و غیره من کتبه علی قلمه  
 اهل الحقایق محی الدین فیما ذهب الی العینیه و قیاس کن بر سقوط قول شیخ الاسلام  
 سقوط طعن شیخ المحدث علی القاری را که در شرحه بعین العلم و در دیگر کتابهای

عقبات الدرایه و الجواب عن عقبات الدرایه  
 السلام علیکم وعلیٰ آئینکم ورحمة ربکم  
 معنی کلام طیبیه است و کلام طیبیه در بیان  
 که در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست

عقبات الدرایه و الجواب عن عقبات الدرایه  
 السلام علیکم وعلیٰ آئینکم ورحمة ربکم  
 معنی کلام طیبیه است و کلام طیبیه در بیان  
 که در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست  
 در ذنب نیست موقوف بر ذنب نیست





ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى  
 ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى

کتاب عبادات خواص پس شکر است مرصدا را برین نعمتی که نصیب شیخ  
 سنائی علیه الرحمه کرده است و کذا سقط طعن شیخ الجبر والافت الشافعی علی  
 انفسه و خصوصاً شیخ محمد بن الدین الخزنی و شیخ العطار الشطاری محمد  
 غوث گوایا رسیده اند و همچنین ساقط شد از تحقیق مذکور طعن حضرت شیخ احمد  
 محمد و الف ثانی بر فقره موصوفین خصوصاً از انما شیخ اکبر محمد بن الدین ابن  
 الخزنی و شیخ الشیوخ محمد غوث گوایا که طعن لبطاری شطاری است  
 قدس سرهما که طعن کرده است بقول خود که بجنب منقول است و محتاج  
 ترجمه نیست و آن امنیت این مقصداً که سب و پارچه رسیده است  
 شریعت غنائیه نیز از آنکه خود را خراب نمایند و بدین غماز و زنده  
 متهم گردند و آنرا قال فی رسالته فی حق شیخ العطار الشطاری  
 من قوله و در آخر آن کتاب ستراوی ارد و تقلید شیخ عطار و مولوی  
 سزها و توحید وجودی می باید و ستراوی لوی که هم خود شیطان  
 شد و خود را بدینما سجانة عن مع هذه الکلمة حق سجانة تعالی را باطلاق  
 اتیقم جایز میدارند حق سجانة تعالی را در شرع خالق کل شئی گویند  
 خالق الجنس و خالق القاف و ره جایزند استند امثال این سخنان را

ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى  
 ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى

ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى  
 ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى

ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى  
 ان التوحيد واليه تكل عظمى العظمى  
 لا شريك له في ملكوت علمه العظمى

باینکه اشراکی که ان را بر علی و ائمه علیهم السلام  
ایضا و الیها و اینست که الکلی  
ما بود و این عبارت از ان  
فایده اشراک بر ان است  
سبحان من













و جیب نکرید از آنها تا جیب اینک  
ایمان آوردند از آنها خداست  
و جیب نکرید از آنها تا جیب اینک  
ایمان آوردند از آنها خداست

آن که گمراهی و انداختن اهل حق است ثانیاً ولی ما کلمات اشاریه بعض الکبراء  
 قدس سره و اسرار قدس سره و اسرار هم در شتوی معنوی کرده  
 مولانا جلال الدین روم قدس سره و اسرار هم در شتوی معنوی کرده  
 تاویل حرف بکر را در خویش را تاویل کن نه ذکر را در فکر تاویل کرده ذکر را در  
 ذکر را مان و بگردان فکر را در برهه تاویل قرآن میکنی چه گشت و گذارنده از  
 تو معنی سنی در فال را در من حرف البکر و الذکر رسول الله لا اله الا الله که در فضل الذکر  
 لا اله الا الله ظاهر الفاظشان توحید و شرح در باطن آن همچو در زبان تخم صغیر  
 فال صریح لاد اشاره الی عدم التحریف لفظاً و آتسانی الی التحریف معنی پلین مراد  
 از حرف بکر و فکر در شتوی معنوی ان لا اله الا الله است چنانچه وارد شست  
 در حدیث که فضل ذکر لا اله الا الله است مولانا میفرماید که حرف بکر  
 قادر و فضل الذکر را از فکر او نام خود تاویل کردند معنی بلند و راست را  
 پست و کوچ نمودند چنانچه میفرماید که ظاهر الفاظشان توحید و شرح یعنی  
 لا اله الا الله که ظاهر تلفظ میکنند معنی توحید و شرح است اما باطن آن  
 همچو در زبان تخم صغیر است یعنی معنی فاسد و باطل عققاد و در تپس مصراع اول  
 اشاره است بسوئے عدم تحریف از روئے لفظ که لا اله الا الله میگویند



[illegible]

بر آئینه عقیده بالا الله یعنی غیر الله و دلیلش که الله در آن مقید آورده شده است  
 یعنی لو کان فیها الله الا الله نفسه تا و الجواب عن الثالث ان الفضا وحل  
 بالتخایر فخط الی السطح فلا یزیم الکذب و جواب از امر سوم از امور که مشاوت تا دلیل  
 بوده اند اینست که فساد زمین و آسمان در لوکان فیها الله الا الله نفسه تا منقول  
 صرف بتعارضه بتجانح که سوا سے و الله مستحکم متصور و دلیل لازم خواهد آمد کتب آیات  
 مذکوره و علیت تخایر و ابطال علیت بتجانح سابقا مفصل گذشت و الجواب عن الرابع  
 ان الیقین الی ذی العرش سیلا بعد لزوم کونه تعالی ممکنا علی فرض تناره سبحانه  
 عن ممکنات یلزم من الجمادات التي ثبت التصاف بمات الصفات لتماثل فی  
 الاسکان فلا یزیم الکذب فی نفس الامر و جواب از امر چهارم اینکه بتضاد بیوسه  
 صاحب عرش بعد از هم امکان خدای سبحانه بر تقدیر فرض مخیرت خدای سبحان  
 از ممکنات لازم میاید از جماداتی که ثابت شده است در فرض عقل تصاف  
 ان جمادات باجمادات صفات اکیده بجهت تماثل آید بیکدیگر در امکان پس لازم  
 نخواهد آمد کذب دلیل مذکور و نفس الامر بیک طرف در فرض عقل الجواب عن  
 الخامس ان قد قلتم صدور المخلق من الاله ممکن و هو عیسی علیه السلام قوله  
 سبحانہ اذ خلقکم من الطین کذیة الطیسة فافتح فیه فیکون طیرا باذن الله  
 و الجواب عن سادس  
 و الجواب عن سابع  
 و الجواب عن ثامن  
 و الجواب عن تاسع  
 و الجواب عن عاشر  
 و الجواب عن حادس  
 و الجواب عن اثنی عشر  
 و الجواب عن ثلاثی عشر  
 و الجواب عن اربعی عشر  
 و الجواب عن خمس عشر  
 و الجواب عن ست عشر  
 و الجواب عن سبع عشر  
 و الجواب عن ثمان عشر  
 و الجواب عن تسع عشر  
 و الجواب عن عشرين

[illegible]



از اینها بدیدند انستند که این  
 احکام الهی که خداوند تعالی  
 فرموده است و عقل و فطرت  
 و فاعلی است که عقل و فطرت  
 بان نمیدانند و اصولی را در این  
 انکارند و در اصول و فاعلی  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت

باشد شده بودند هرگاه مرتفع شدند توهمات مذکوره مرتفع شد توهم  
 کذب که در لاله الاشد بود و تغییر تاویل و تغییر تعبیر معهود و تسلیم باینکه من خلاف  
 الهیات است لکن خلاف بدایت الهم لا العقل الصافی و الا لما جاء الانبیاء علیهم السلام  
 یقاتم علیهم السلام یمنون بالواقع و یخالف الهم و الا لا یصل حکمتهم علیهم  
 الصلوة والسلام و تسلیم میکنم خلاف بدایت را که لازم می آید در کلمه طبعی سبب  
 مقتدر کردن موجود در خبر لا لیکن لازم می آید بدایت و هم نه خلاف  
 بدایت عقل صافی و الا یعنی اگر مضمون کلمه طبعی خلاف عقل کامل بود  
 هر آینه نمی آوردند آنرا پیغمبران علیهم السلام زیرا که پیغمبران علیهم السلام میسازند  
 بائنان خود چیز را که موافق واقع و مخالف هم است و الا یعنی اگر تبلیغ نبیا  
 علیهم السلام موافق هم باشد باطل گردد حکمت و حکمت بعثت و رسالت  
 انبیا علیهم السلام چار سال بولان بنا بر هدایت و از آن منکرین می باشد  
 و چیزی که موافق و هم است بنا آن هیچ کس نیست تا احتیاج چار سال رسالت باشد  
 لیکن چونکه بیشتر احکام الهی خلاف و هم اند و عقل مکلفین که مغلوب الهم است  
 قبول تسلیم آن نمی کنند لهذا انبیا علیهم السلام با علمای معجزات که اتم خلاف هم است  
 احکام خلاف و هم با دافان انسان خود را رخ می گردانند یعنی هرگاه

فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت

از اینها بدیدند انستند که این  
 احکام الهی که خداوند تعالی  
 فرموده است و عقل و فطرت  
 و فاعلی است که عقل و فطرت  
 بان نمیدانند و اصولی را در این  
 انکارند و در اصول و فاعلی  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت  
 فاعلی است که عقل و فطرت









بلا بلاق باشد  
 چنانکه اراده کرده خداست سبحانه  
 چنانکه حاصل شود در عباد اربابان  
 به نسبت و قدرت انبیا باشد حاصل  
 در آردن رشت و سوراخ سوزن  
 پس از بدو در خزانگی سوزن  
 چنانکه انبیا در سوزن سوزن  
 چنانکه انبیا در سوزن سوزن

نیز بر این تکیاس باید کرد و بر اسرار رفع قیامت ضافه انشی است لغنه  
 تفسیر اعتبار سے کفایت میکند و اعلم ان حصول الایمان بالیقین و التوحید  
 نے قلوب اکثر العباد و کولوح الجمل فی سیم الیما و اولو قلوبهم ضیقہ لایس الجمع و الحقیقہ  
 لکونہ خلاف التوحید و ہو سلطان القوی فقیہ ان الایمان الموصوف  
 یسیر فی وسع الاثر و قد قال اللہ تعالی لا یكلف اللہ نفسا الا وسعها  
 نارا و سبحانه ان یحصل لم الایمان بالیقین و یصیر حصوله قیما کولوح الخیط فی  
 سیم الخیط و فقم الخیر الثانی و ہو محمد رسول اللہ بالخیر الاول و هو لا اله  
 الا اللہ و بدان بدستیکه حاصل شدن امان و اذعان وحدت وجود  
 و توحید در دلهای بیشتر از بندگان و شوار و شکل است و بیشتر از  
 در آمدن شتر و سوراخ سوزن زیرا که دلهای ایشان چنان تنگ شدند  
 که گنهایش جمع و صغیر یعنی وحدت وجود ندارد نه بجهت بودن توحید  
 خلاف قوت و اهمه که بادشاه دیگر قوت باست پس ثابت شد  
 این معنی که ایمان به وحدت وجود نیست در طاقت اکثر بندگان و  
 حال آنکه خدا سے تعالی فرموده است که تکلیف نیست به خدا هیچ  
 نفس را مگر بقدر وسعت و طاقت نفس پس تکلیف بایمان توحید تکلیف

و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد  
 و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد  
 و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد

و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد  
 و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد  
 و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد

و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد  
 و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد  
 و از استوار قیامت وجود کرد که  
 است نصیب تمام انبیا شد





عاشقانه

مکتبہ اسلامیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

2

الملك

المجلد الثاني

مفتاح

فانها مؤتمنة على

1

فما قيل احد يوم  
لجندك المومنين  
فانزلت ريب قد و  
عنقنا وانارجل  
كل باسعون لكر  
رسول الله فظن  
باسرعين اكل را  
بنا قاتله بنا نقدا  
من الرسا قال  
رسول الله قال  
بالصدق ان قضى  
اصل القبول

وحدو نسبت شرک بعوام عباد و نیز لازم نیاید باخص انخاص چه سزاوارتر که توحید  
معنی بربکرت ایمان جز زمانی نیست محمد رسول الله بخواند و عوام اهل اسلام

حاصل هست و قد اكتفى الله سبحانه من الاية الايمان بالجميع بهذا  
 القدر من الايمان الضمنية المجازي غير المعلوم لذكر ما تفضلنا به من وجه الايمان

المطابق تحقيقاً بالمفاو من الجزر الاول لكونه خلاف الوجه ومكتمه انه  
لو لم يترك الكل وهو التحقيق لا يترك الكل وهو المجازي الغير المعلوم

و حقیق کشف کرده است خدا سے سبحانه لذنا وان ايمان و وحدت  
را بايد بقدر ريتے ايمان معنی مجازی که با بله مذکور معلوم نباشد از راه کرم  
تغضبا و تحريم کتب با اوقات نشسته ان که از اوقات

مطابق حقیقی را بر اولاد اله الا الله بسبب بودن آن خطای وهم و  
مصلحت و اکتفا سے ایمان حاصل ہے اس کے اعلان انتہی تک اگر

در یافته نشود کل ایمان که آن حقیقی و تفصیلی است ترک نموده شود  
بالکل میل کنفا کرده شود و بقدر اجرائی که آن ایمان محاذی و غیر

معلوم است تفصیل آن والدلیل صریحاً علی الاکفاء المذکور را چه  
التضمینی والدلائل الشرائع الحاصل بانچه والاخر باجاو فی روایة مسلمة واکتبت

انہوں نے کہا کہ اگر وہ خدا کا فضل و کرم سے لایا گیا ہے تو اسے کبھی نہیں ہٹا سکتے۔

[illegible]



این کتاب خود را از تهذیب و توفیق و مدد فیض  
و دست یاری یقیناً توفیق و مدد فیض  
عالمی که در آن بسم الله توفیق و مدد فیض  
بمعده مروج است زیرا که مروج نام  
از اسم الهی است و حال مروج عالم  
می شود یعنی عالمی که در آن مروج  
عالمی است بلکه عالمی که در آن  
دن توفیق و مدد فیض

[illegible]

[illegible]











فان با صراحت الثاني  
 انما طرائق عقائد ص لا ال  
 لان مذاهب اهل الحق لا ينفك  
 عن الحق بل هو الحق نفسه  
 لا ينفك عن الحق بل هو الحق نفسه  
 لا ينفك عن الحق بل هو الحق نفسه

فايده كلام شيخ ممدوح آن بود که موافق عقیده شان خود تکلم شده  
 تا ازاله و هم به آنکه ناقصان بالکلیه از دوازده مذکور متصور باشند  
 مگر همین طور یک اول متوجهین را بر اعتقاد شان مصاحبه گذشته  
 رخصت قتل خود داده و هرگاه آنها شیخ را در حالت فنا با جازت  
 شیخ و زعم حقیقت عقیده خود حریم باز دهند اکثری از آنها مجسوس روح  
 و بعضی مقتول گشتند آن زمان بخوبی فهمیدند بلی کشیم دیدند که گوینده  
 کلام کیست و حقیقت و اقیهه آن چیست پس از اعتقاد باطله خود  
 برگردیده با پنجم مراد و ارشاد مرشد برحق بود فایز شدند و الله اعلم بالصواب  
 و اگر قول مذکور راجع بسوی تاویل مسطور گفته شود لازم آید بودن  
 کلام مذکور برخلاف حقیقت زیرا که تمامی یا اکثر آله از لای و غری و  
 سنات و شمس و قمر و دیگر کواکب و غیر آن اجسام اند و مفهوم میشود  
 آنها با خدای سبحان بدلیل لا اله الا الله پس کجاست انحصار خدا سبحان  
 و تنزیه فقط در واقع پس نیست انحصار مگر در توهم متوجهین چنانکه متوجه  
 میشد انحصار خدای سبحان و شخص احد از قول سابق شیخ یعنی یس یعنی  
 جیتی الا الله و علی ما قلنا یدل اصراع الثاني چون چنین گویم بیایدیم

در حقیقت هر که در سبب اهل حق  
 جان فانیست و در سبب اهل حق  
 بسوی شریعت و در سبب اهل حق  
 جان فانیست و در سبب اهل حق  
 لا اله الا الله پس چگونه  
 پیغمبری که چون چنین گویم بیایدیم

و اما انما و غیره از جمله الفاظ است  
 که در کلام آمده است

خلافت شیخ است و با حق  
 نبی درم الجواز فرار علی الله سبحان  
 و رسول الله و سید الایمان  
 و نبی الهیات انصافان تا نیازی  
 الا انما عند العوام فایده جلیده  
 لان هم من قلب سلیم اوست  
 السمع و هو یفید فیهم و لب ما المذکر

بالا اظهار خاصیت کان مخلصانی اینها  
 و بلی منظران کان مخلصانی اینها  
 ما قال رسول الله و الله ان یومر  
 الله بک بعد از حدیثی که در  
 ان یومر بک هم انهم من  
 علی و حاصل کلام اینها و شمس  
 دادن به هم و از انظار و عدوت و بود  
 باینکه خلافت شیخ است و از ان  
 کمال و کشتن در و در و در  
 و خدا در سول او و الله سبحان







اینست که اگر در این قول  
 عکس قول غلط میماند  
 و قیاس کن بر آیه مذکور  
 و در این قول غلطی بجای  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این

که بگوید نه اند او یعنی اشتباه اند که قول خدای تعالی کاذب باشد  
 پس هر دو گفتار از میان وجه صدق قول مذکور در آن وجه نیست که جعل و دفع است  
 یکی پس و دیگری گفتار یک مفعول که در حق قول خدای سبحانه که ترجمه شش نیست  
 و گردانید خدای تعالی آفرید خدا تبارکی در دشتی را و هم مرکب که مقتضی مفعول است  
 و آن نیز بر دو گونه است یکی جعل خارجی که اثر فاعل مفعول در خارج واقع گردد  
 بهر قول خدای سبحانه که ترجمه شش نیست و گردانید آفتاب را ضیاء و ماه را نور و هم  
 جعل ذهنی که اثر فاعل مفعول در ذهن واقع شود و در خارج هیچ بگوید نه اند او  
 و جعل ذهنی در آیه بدین وجه است که مشرکان زعم کردند که آیه غیر خدا پس گوید که  
 آنها گردانیدند عیسی و احد را در دشتی در دهن خود یعنی گردانیدند حق و احد را  
 غیر واحد یعنی این گردانیدند در وجود مثل شخص حول یعنی در دهن پس بدینستیک شخص  
 حول میگردد اند یعنی میدانند یک قمر را مثلاً و قمر پس تحقیق گردانید حول یک  
 قمر واحد یعنی شش یکی پس چنان مشرکان میگرفتند برای خدای سبحان  
 بشکلهما در وجود یعنی زعم میکنند این که الله غیر خدا هستند در وجود و با وصف آنکه  
 آیه در شخص الامر پس او سبحانه پس با حقیقت جعل ذهنی صادق است که بگوید نه اند او  
 نه اند او و قس علیه با حقیقت او سبحانه جعل آیه اما و احد را حق و مضافه مواضعاً

اینست که اگر در این قول  
 عکس قول غلط میماند  
 و قیاس کن بر آیه مذکور  
 و در این قول غلطی بجای  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این

اینست که اگر در این قول  
 عکس قول غلط میماند  
 و قیاس کن بر آیه مذکور  
 و در این قول غلطی بجای  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این

اینست که اگر در این قول  
 عکس قول غلط میماند  
 و قیاس کن بر آیه مذکور  
 و در این قول غلطی بجای  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این

اینست که اگر در این قول  
 عکس قول غلط میماند  
 و قیاس کن بر آیه مذکور  
 و در این قول غلطی بجای  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این  
 و در آیه مذکور در این

۱۶۲

یا آله عین خدای سبحانه است یعنی تعدد و تکرار آن بجز در حق و حقیقت نیست و این اتفاق و اذعان موافق است بقسری الامر را اگر چه در هم مشرکان و غیره متوجهان اثر عجیب پندار و التماسه التافیه اعلم ان بایقوهم ان التاویل فی المنکور و تقدیر الموجد و امر مجمع علیه و قد ورد له مجمع امتی علی الفضالة و علیکم بالسواد الاعظم من دفع بانه لابد لاجماع من امرین الاول کون الامر لجمع علیه امر شرعی و الثاني اتفاق اهل التحمل العقد علیہ فی عهد واحد و از منته تنقیر اما الامر الاول فقد عرفت ان التاویل خلاف حکم فیکون خلاف امر شرعی و تقدیر الموجد و ایضا لیسن بامر شرعی انما لکتب المجد یکنیه و الا لور و لو کان محال لما خرجنا و اما الامر الثاني فلم یثبت ایضا و لم یتفقوا علی التاویل التقدیر فی هذا واحد و از منته متقاربه حکم دوم در بیان اینست که تاویل التامی و تقدیر بوجود در خبر الامر مجمع علیه نیست و در ذکر دلائل بر دفع توهم اجماع بدانکه آنچه توهم کرده میشود که تاویل در آن منکور است حتی در لاله الا لاله و مقدر کردن هیچ بجای خبر لا در ان امر نیست که اجماع کرده شده است بر آن

تقدیر زندگي محض سلبه و تو نیست  
از اهل عینیت و خلاف شعاع نیست  
زینا که کتاب مجید کادب سیکر داند  
تقدیر بدی که زندگوار را الاهی تقدیر  
می جوید و از راه الهامد موافق تقدیر  
مجید و از راه الهامد موافق تقدیر

پس دیوین آن بجای لوکلان  
فیما الله الاصله فاعبارت لوکلان  
معمولا کما فی شرح در خوار و شتی او بودی  
بفضل عشر و در خوار و شتی او بودی  
با نقاشیه زینا که گاهی می بینیم  
ثابت نشدند علی عقبر تا ویل  
نشاندند ایل عل واحد یا این  
و تقید مذکور در زمان الحلی لغیر  
و ایضا ان ایل الحلی لغیر  
مشاوره و ایضا ان ایل الحلی لغیر  
یحسان یونی الملک الاصله فاعبارت  
آسمان ملاله الا غیر السید فی خبر دار  
ایل الحلی و العقده فاعیل



سوره بکاف آن است  
 سوره سوره که فرغ عقاید است  
 سوره ناس آن است  
 سوره شمس آن است  
 سوره قمر آن است  
 سوره زلزال آن است  
 سوره انفطار آن است  
 سوره نوح آن است  
 سوره قمر آن است  
 سوره زلزال آن است  
 سوره انفطار آن است  
 سوره نوح آن است

بآن در حدیث شریف یقیناً الکذب پس این تقلید مثل تقلید است که از  
 قول مشرکین مفهوم می شود که ترجمه اش نیست که این بت پرستی  
 چنانست که یافته ایم بر آن آبا می خود را پس خارج شد این جماع  
 و همی از حد لایحه ای علی الصلاة و علیکم بالسواد الاعظم و هو پدر  
 که دید که جماعت را باب تاویل و تقدیر مذکور سواد اعظم نیست که قابل تسلیم  
 باشد پس اتفاق و اجماع شان بر تاویل و تقدیر مذکور چو اتفاق نصاری  
 است بر سه گفتن معبود و نبأ و خدا از تثلیث و ازین اجماع و تقلید  
 که بر تاویل و تقدیر است ان شاء الله اگر ابعث اعلم ان لا اله الا الله سبحانه  
 البشیر البیة و محمد رسول الله فاتحها و العقاید الحقها و الاحکام الحکمة  
 ناسها من لم یقف با بستمه کفیف یقف بقا حتمه فی سری انطلاقی  
 الاول الی التثلیة الاخیرة فکفیف ینفع العقاید و الاحمال لعدم الوقوف  
 بالیسر فی معنی عدم الوقوف بکلمه چهارم و بیان از معنی سقطة کلمه  
 طیب است و اینکه صوت عقاید و اعمال از اصول و فروع موقوف بر درک  
 معنی کلمه طیب است بدانکه لا اله الا الله سبحانه البشیر البیة شریف است  
 و محمد رسول الله سوره فاتحه آن و عقاید حق اسلام که مبنی بر کلمه طیب است

بآن در حدیث شریف یقیناً الکذب پس این تقلید مثل تقلید است که از  
 قول مشرکین مفهوم می شود که ترجمه اش نیست که این بت پرستی  
 چنانست که یافته ایم بر آن آبا می خود را پس خارج شد این جماع  
 و همی از حد لایحه ای علی الصلاة و علیکم بالسواد الاعظم و هو پدر  
 که دید که جماعت را باب تاویل و تقدیر مذکور سواد اعظم نیست که قابل تسلیم  
 باشد پس اتفاق و اجماع شان بر تاویل و تقدیر مذکور چو اتفاق نصاری  
 است بر سه گفتن معبود و نبأ و خدا از تثلیث و ازین اجماع و تقلید  
 که بر تاویل و تقدیر است ان شاء الله اگر ابعث اعلم ان لا اله الا الله سبحانه  
 البشیر البیة و محمد رسول الله فاتحها و العقاید الحقها و الاحکام الحکمة  
 ناسها من لم یقف با بستمه کفیف یقف بقا حتمه فی سری انطلاقی  
 الاول الی التثلیة الاخیرة فکفیف ینفع العقاید و الاحمال لعدم الوقوف  
 بالیسر فی معنی عدم الوقوف بکلمه چهارم و بیان از معنی سقطة کلمه  
 طیب است و اینکه صوت عقاید و اعمال از اصول و فروع موقوف بر درک  
 معنی کلمه طیب است بدانکه لا اله الا الله سبحانه البشیر البیة شریف است  
 و محمد رسول الله سوره فاتحه آن و عقاید حق اسلام که مبنی بر کلمه طیب است

۱۶۵

بآن در حدیث شریف یقیناً الکذب پس این تقلید مثل تقلید است که از  
 قول مشرکین مفهوم می شود که ترجمه اش نیست که این بت پرستی  
 چنانست که یافته ایم بر آن آبا می خود را پس خارج شد این جماع  
 و همی از حد لایحه ای علی الصلاة و علیکم بالسواد الاعظم و هو پدر  
 که دید که جماعت را باب تاویل و تقدیر مذکور سواد اعظم نیست که قابل تسلیم  
 باشد پس اتفاق و اجماع شان بر تاویل و تقدیر مذکور چو اتفاق نصاری  
 است بر سه گفتن معبود و نبأ و خدا از تثلیث و ازین اجماع و تقلید  
 که بر تاویل و تقدیر است ان شاء الله اگر ابعث اعلم ان لا اله الا الله سبحانه  
 البشیر البیة و محمد رسول الله فاتحها و العقاید الحقها و الاحکام الحکمة  
 ناسها من لم یقف با بستمه کفیف یقف بقا حتمه فی سری انطلاقی  
 الاول الی التثلیة الاخیرة فکفیف ینفع العقاید و الاحمال لعدم الوقوف  
 بالیسر فی معنی عدم الوقوف بکلمه چهارم و بیان از معنی سقطة کلمه  
 طیب است و اینکه صوت عقاید و اعمال از اصول و فروع موقوف بر درک  
 معنی کلمه طیب است بدانکه لا اله الا الله سبحانه البشیر البیة شریف است  
 و محمد رسول الله سوره فاتحه آن و عقاید حق اسلام که مبنی بر کلمه طیب است



[illegible]



فائز الطبعی شکر الہی عینی مسیحا  
یہ نور مطلق فارسی  
ایضاً نشان در نور

اینسان هم وحدت را میزد که فرق بین  
هم تحقیق با او این غفلت بود که از او بیار  
برآمد یعنی هیچ کس را از او بیار  
حکایت معارف و وحدت خدا و حقیقت

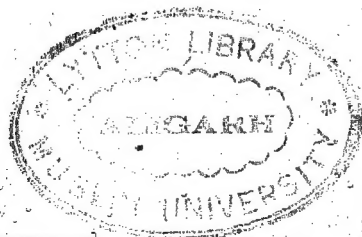
170

کتاب مولانا عبد الرحمن قاسمی  
موسوی محمد عبداللہ ابن محمد عظیم  
عظیم موسوی دیوبند  
دیوبند  
مطبوعہ شمس

مشرکان سلامت باد بر همه پیغمبران علیهم السلام و الحمد لله رب العالمین  
 تحت تافهم صد شکر بدارگاه این دویممال که ترجمه این رساله بنین ارشاد  
 حضرت مولانا مخدوم امام سلسله اعدا المتعال صورت اختم نام یافت  
 مترجم اشتم اسید از عنایات خاص کریم مطلق و محبت خاصان حق آن  
 دارد که است مرحومه را توفیق فنیق شود تا بدیده انصاف درین کلیات  
 حق نگردد بکلمه پیدی برین شیار برود و رشوند

یا ایستے حرمت آنکس که تو  
گروه اکمال دین پاک دی  
خاتم فصی رسالت مصطفی  
چونکه گروهی ختم این چندین  
چشم بند است ختم رسل  
تا زبند عین کس جز عین حق  
انکه تو نور الهدی و این دعا

برکت اولاد پاک فاطمه  
یا الهی خیر گردان خاتمه





ف  
۲۹۶۱۲۲۶  
CALL No. { ش ۱۱ ک ن ACC. No. ۳۱۳۰  
AUTHOR شهاب عبد الرحمن کنوی  
TITLE علمۃ الحق

ف  
۲۹۶۱۲۲۶  
ش ۱۱ ک ن  
۳۱۳۰  
علمۃ الحق

Date	No.	Date	No.

ED AT THE TIME



# **MAULANA AZAD LIBRARY** **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

## **RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

۱۱/۱۲/۲۶  
۳۱۳۰

